است حدیثی که در ثواب الاعمال از جناب صادق علیه السلام منقول است که
فرمودند که عابدی بود که حق تعالی را ششصد سال عبادت کرد بعد ازان پای بزانو کرد
پس همین که ازان عمل فارغ شد ملک الموت نازل شد و زبان او بند کردید پس درآن حال
سائلی بر او گذشت و ازو سوال کرد عابد اشاره کرد بطرف رغیفی که باخود داشت
که بگیرد آن را پس حق تعالی عبادت ششصد سال را بسبب آن حبط کرد و بجهت تصدق
یک نان او را امرزید و در حدیث دیگر وارد شده که هر که اجرت اجیری را ندهد
حق تعالی عمل او را حبط میکند و ریح بهشت بروی حرام میشود با وجود اینکه از پانصد سال
راه شمیده میشود و ازین قبیل احادیث بسیار اند و کافیست درین باب برای عبرت
مستمعین احوال ابلیس لعین و مآل کار آن مدبر جناب امیر المومنین ع در بعضی از خطبها
نهج البلاغه میفرمایند که فَاعْتَبِرُوا مَا كَانَ من فعل الله بابلیس اذا
حَبطَ عَمله الطويل وَجهدَه الجهيد وَقَدْ كَانَ عَبَدَ الله
ستة الاف سنة لَا يدري من سني الدُّنيا اوَمِنَ الآخرة
عَلَى كِبر ساعة وَاحِدَة یعنی عبرت گیرید و متنبه گردید بآنچه که حق تعالی
با ابلیس کرد که عمل دور و دراز و کوشش بسیار او را باطل ساخت و حال آنکه او شش هزار
سال خدا را عبادت کرده بود و معلوم نیست که این از سالها دنیا بود یا از سالهای
آخرة که یک روز آن بقدر پنجاه هزار سال خواهد بود اینهمه عبادت او را بتکبر یک
ساعت حق تعالی باطل گردانید و در بعضی کتب معتمده مسطور است که در هفت آسمان

سجده گاهی نمانده بود که او سجده حق تعالی در آنجا نکرده باشد و هرجا که در زمین زراعت میروید

و قابلیت روئیدن آن ندارد سجده گاه شیطان است منقول است که هر روز بر منبری

از نور که در زیر عرش بود بر آمدی و ملائکه را موعظه گفتی و ششصد هزار فرشته پای منبر او حاضر

شدندی و تقرب او در پایه بود که روزی یکی از ملائک مقرب میگفت که اگر عصیانی از این قدر

جرمی صادر شود و فعلی قبیح سر زند عزازیل را شفیع خود خواهیم ساخت مولانا طبرسی

در مجمع البیان گفته که قول حق تعالی وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ دلالت میکند بر اینکه

ابلیس از اول امر کافر بوده پس معلوم شد که مومن آنست که بر ایمان بماند و خاتمه او

بر آن شود فَهَذَا الْقَوْلُ يُوَافِقُ مَذْهَبَنَا فِي الْمُوَافَاةِ کیفیت عصیان ابلیس و تکبر

او پس بطریق اجمال این است که جناب صادق علیه السلام فرمودند که چون کالبد

آدم را حق تعالی آفرید تا چهل سال بر همان قسم ماند و شیطان لعین باو میگذشت و میگفت

از برای امر بزرگی آفریده شده پس شیطان گفت که اگر خدا امر کند بسجود این هرگز تن

معصیت او خواهم کرد پس حق تعالی روح در جسد آدم دمید چون روح به دماغش

رسید عطسه کرد پس گفت الحمد لله حق تعالی با او خطاب کرد که یرحمک الله حضرت صادق

علیه السلام فرمود که پس سبقت گرفت از برای او رحمت از جانب خدا و از جناب

امام رضا علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

که بدرستیکه حق تعالی تفضیل داده است پیغمبران مرسل خود را بر ملائکه مقربین و فضیلت

داده است مرا بر جمیع پیغمبران و مرسلان و فضیلت تراست بعد از من یا علی

و اما آن اولویت نزد پس فرمود که بدرستیکه حق تعالی خلق کرد آدم را پس مارا امانت

سپرد در پشت او و امر کرد ملائکه را که سجده کنند از برای او از جهت تعظیم و اکرام

ما و سجده کردن ایشان برای خدا و عبودیت و بندگی بود و برای آدم از جهت

تعظیم و تکریم بود چون که ما در صلب او بودیم پس چگونه بهتر از ملائکه نباشیم و حال

آنکه همه ملائکه سجده کردند آدم علیه السلام را بسند صحیح از جناب صادق علیه السلام

منقولست که چون حق تعالی امر کرد شیطان را بسجده حضرت آدم گفت پروردگارا

بعزت تو سوگند که اگر مرا معاف داری از سجده آدم ترا عبادتی کنم که هیچکس مثل

آن ترا عبادت نکرده باشد و حق تعالی فرمود که من میخواهم که اطاعت کرده شوم

از آنجهت که خود میخواهم و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که چون حق تعالی

امر کرد ملائکه را که سجده کنند حضرت آدم را ابلیس ظاهر کرد آن حسد را که در دل

خود داشت و اباکرد از سجده کردن و گفت من از او بهترم مرا از آتش خلق کرده

و او را از خاک حضرت فرمود که اول کسی که قیاس کرد شیطان بود یعنی مخالفین

که در استنباط احکام الهی قیاس میکنند ابتدا آن از ابلیس است پس حضرت فرمودند

که ابلیس تکبر کرد و تکبر اول معصیتی بود که خدا را بآن معصیت کردند پوشیده نماند که

اینجا چقدر قبح تکبر و غرور مستفاد میشود پس باید مستمعین ازین شیوه نامرضیه اجتناب

نمایند بعد از آن ابلیس گفت که پروردگارا مرا معاف دار از سجود آدم که من

ترا عبادتی میکنم که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل ترا چنان عبادت نکرده باشد

خدا فرمود که مرا احتیاجی نیست بعبادت تو میخواهم که مرا عبادت کنند بحیثیکه من میخواهم

نه از حیثیکه تو میخواهی مخفی نماند که از اینجا ظاهر میشود که اکثری از ابنای روزگار را که زعم اینست

که حق تعالی را بر قسمی و بهر کیفیتیکه باشد عبادت باید کرد و قبول عبادت موقوف نیست

بر اینکه بر نهج خاص که از قبیل شارع متلقی شده عبادت کنند موجب آن اینست که ابلیس

ملعون آنها را اکراه کرده و بشیوه نامرضیه خود آنها را کشیده و اگر خوف انتشار خواطر

مستمعین نمیشود زیاده ازین در اینباب توضیح میشد وَالعَاقِلُ یَکفِیهِ

الاِشَارَةُ بالجمله پس ابلیس ابا نمود از سجده کردن پس حق تعالی فرمود که بیرون

رو از بهشت که تو رجیمی و بر تست لعنت من تا روز جزا ابلیس گفت پروردگارا

چگونه مرا محروم میگردانی و تو پروردگار عادلی و جور نمیکنی پس ایا ثواب عمل من باطل شد

پس حق تعالی فرمود که نه و لیکن سوال کن پس از جمله آنکه سوال کرد این بود که

زنده بمانم تا روز جزا پس حق تعالی فرمود که عطا کردم گفت مرا مسلط بر فرزندان

آدم فرمود که مسلط کردم گفت چنان کن که جاری شوم در رگ و ریشه فرزندان

آدم مانند خون فرمود که کردم گفت یک فرزند برای ایشان بهم نرسد مگر اینکه دو

فرزند از برای من بهم رسد و من ایشان را ببینم و ایشان مرا نه بینند و بهر صورتیکه

خواهم برایشان مصور شوم فرمود که دادم همه را گفت پروردگارا زیاده عطا کن

پس فرمود که سینهای ایشان را وطن و منزل تو و ذریت تو گردانیدم

گفت پروردگارا بس است مرا در نوشت شیطان گفت بعزت تو سوگند که

که بمه را کمراه کردانم مکر بندکان خالص ترا و نزد پیش رو و از پشت مر و از جانب راست
ایشان و از جانب چپ ایشان در آیم بروایت دیکر جناب معصوم علیه السلام فرمود
که آمدن او از پیش رو آنست که بنشک می اندازد و آدم را در امر آخرت و میکوید
که بهشتی و دوزخی و نشیوهای نیست و از پشت سر آنست که ایشان را امر میکند بجمع کردن
اموال و نهی میکند از اینکه صله رحم کنند یا حق خدا را بدهند یا نفقه بفرزندان خود
بدهند و نیز ساند ایشان از پریشانی و از دست راست آنست که از راه دین
می آید اکر بر دین باطل باشند از در نظر او زینت میدهد و اکر بر هدایت باشد
از آن بیرون میکند و از دست چپ آنست که از جهة لذتها و شهوتها در می آید
پوشیده نماند که از بعضی از فقرات اینحدیث ظاهر میشود که مقتضای عدالت است
که حق تعالی بر اعمال خیر اجر ابدهد هر چند از غیر مومن صادر شود و در این است
که قبل از این رین باستعارت رفت بند معتبر از جناب امام رضا علیه السلام
منقول است که از ابای طاهرین خود صلوات الله علیهم روایت فرمود
که شیطان نزد انبیا می آید از زمان آدم تا هنگامیکه حضرت عیسی مبعوث شد و با
ایشان سخن میکفت و سوالها از ایشان میکرد و بحضرت یحیی زیاده از سایران
و دیکران انس داشت روزی حضرت یحیی باو فرمود که ای ابو مره مرا بتو حاجتی
است کفت که قدر تو از آن عظیم تر است که حاجت نزد من داشته باشی و توان نمود
حضرت فرمود که میخواهم دامهای خود را که بنی آدم را با آنها صید مینمائی

بمن بنمای آن ملعون قبول کرد و وعده روز دیگر نمود چون صبح روز دیگر شد حضرت
یحیی در خانه نشسته و منتظر او بود ناگاه دید که صورتی در برابرش ظاهر شد رویش مانند
روی میمون و بدنش مثل بدن خوک و طول چشمهایش در طول رویش و همچنین
دهانش در طول رویش و ذقن نداشت و چهار دست داشت و دو دست در سینه
و دو دست در دوش او رسته پاهایش در پیش رویش بود و انگشتان پایش در عقب
و قبای پوشیده و کمربندی بر روی آن بسته و بران کمربند ریشها با الوان مختلف
آویخته بعضی سرخ و بعضی سبز و هر رنگی که تصور کنی در میان هست و زنگ بزرگی
در دست دارد و خودی بر سر نهاده و بر آن خود قلابی آویخته چون حضرت
او را باین هیئت مشاهده نمود پرسید که این کمربند چیست گفت که این گبری و مجوسی
است که من پیدا کرده ام و برای مردم زینت داده ام فرمود که این ریشهای
الوان چیست گفت این اصناف زنانست که مردم را با الوان مختلف و رنگ
آمیزیهای خود بهم رسانند فرمود که این زنگ چیست گفت که این مجموعه ایست
که همه لذتها در اینجاست از طنبور و بربط و طبل و نای و سرنا و غیره اینها و چون
جمعی بشراب خوردن مشغول میشوند و لذتها از آن نمی یابند من این جرس را
بحرکت در می آورم تا مشغول خوانندگی و سازنده شوند پس چون صدای آنرا
می شنوند از طرب و شوق از جا بدر میروند و یکی رقص میکند و دیگری با انگشتان صدا
صدا میکند و دیگری جامه بر تن میدرد و پس حضرت یحیی فرمود که چه چیز بیشتر

موجب سرور و روشنی چشم تو میشود گفت زنان که ایشان دامهای من اند و چون لعنت و نفرین فجار و لعنتها صالحین بر من جمع میشود بنزد زنان میروم و از ایشان دل خوش میشوم حضرت یحیی فرمود که این خود چیست که بر سر تست گفت باین خود خود را از نفرین صالحان حفظ میکنم فرمود که این قلاب چیست که بر ان آویخته است گفت باین دلهای صالحان را میگردانم و بسوی خود میکشم یحیی فرمود که هرگز بر من یکساعت ظفر یافته گفت نه ولیکن در تو یک خصلت می بینم که مرا خوش می آید فرمود که کدام است گفت اندک بیشتر چیز میخوری در هنگام افطار و همین موجب سنگینی تو میشود و دیرتر بعبادت بر میخیزی حضرت یحیی فرمود که با خدا عهد کردم که هرگز از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات نمایم شیطان گفت که من نیز عهد کردم که هیچ مسلمانی را دیگر نصیحت نکنم و بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حق تعالی شیطان را قوت فریب دادن بنی آدم بطوریکه مسطور شد عطا نمود حضرت آدم گفت پروردگارا شیطان را بر فرزندان من مسلط کردی و آن را جاری کردی در ایشان مانند خون در رگها پس مرا و فرزندان مرا هم چیزی عطا کن حق تعالی فرمود که ای آدم تو و فرزندانت که گناه ان را یکی بنویسند و حسنه را ده برابر بنویسند گفت پروردگارا زیاده کن فرمود که می آمرزم گناهان ایشان را و پروا نمیکنم آدم گفت بس است مرا و در حدیث حسن دیگر فرمود که حضرت آدم مناجات کرد که

که پروردگارا از برای من چیزی قرار ده فرمود که ای آدم از برای تو این قرار دادم که هر که از فرزندان تو قصد گناهی بکند بر او ننویسند و اگر بکند یک گناه نویسند و هر که قصد حسنه بکند اگر نکند یک ثواب برای او نوشته شود و اگر بکند ده ثواب گفت پروردگارا زیاده بمن عطا کن گفت از برای تو قرار کردم که هر که از ایشان گناهی بکند پس استغفار کند او را بیامرزم گفت پروردگارا زیاده بده فرمود که در توبه از برای ایشان گشوده ام تا جان بحلق ایشان برسد فرمود که بس است مرا موعظه مشتمل بر تحقیق انکه اولاد بنت شخص اولاد او حقیقة هست یا نه و مجملی از احوال حقیقت آدم و احوال ارواح ذریت او و پاره از مذمت غفلت بتاریخ بیست و یکم ربیع الاول سنة ۱۱۰۰ هجری نبوی خوانده

وَكَانَ مِنْ جُمْلَةِ مَا يَعِظُ بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ إِنَّهُ يَقُولُ وَيحَكَ يَا ابْنَ آدَمَ الْغَافِلُ وَلَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ

یعنی از جمله انچه که امام زین العابدین علیه السلام در اثنای وعظ در هر جمعه میفرمودند اینست که وای بر تو ای فرزند آدم که غافل نشسته از انچه حق تعالی ترا بان امر نموده و حال اینکه حق تعالی از تو غافل نیست و میداند جمیع افعال خیر و شر ترا پوشیده نماند چه بسیار ظاهر است انکه مراد ازین فرزند آدم فرزند معین نیست بلکه مراد ازان مطلق است که شامل جمیع فرزندان آدم باشد کما قالوا فی قوله تعالی احل الله البیع وحرم الربوا ازین انچه که محتاج تنبیه است و تحقیق آن خالی از فائده نیست این

که آیا در بنی آدم داخل است کسی که تنها فرزند دختری آدم باشد مثل حضرت عیسی یا نه
پس اگر بگوییم که فرزند حقیقه همین فرزند پسر است و پس فرزند دختری داخل فرزند
نخواهد بود والا فرزند شامل پسری و دختری هر دو خواهد بود بر همین مسئله متفرع است
جواز اخذ خمس و حرمت زکوة بر آن کسی که از جانب مادر هاشمی باشد و از جانب پدر غیر هاشمی
و عدم جواز آن   که اکثر علمای ما مثل شیخ و ابن ادریس و محقق ابو القاسم
و علامه و غیره قائل شده اند باینکه شریف در حقیقه هاشمی نیست و در حقیقت فرزند شخص همان است
که از جانب پدر باو منسوب باشد و بر آن استدلال نموده اند بقول حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام وَمَنْ كَانَ اُمُّهُ مِنْ بَنِيْ هَاشِمٍ وَاَبُوْهُ مِنْ سَائِرِ قُرَيْشٍ فَاِنَّ
الصَّدَقَةَ تَحِلُّ لَهُ وَلَيْسَ لَهُ مِنَ الْخُمْسِ شَيْءٌ لِاَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى يَقُوْلُ
اُدْعُوْهُمْ لِاٰبَائِهِمْ یعنی شخصی که مادرش هاشمیه باشد و پدر او غیر هاشمی پس زکوة او را
حلال است و خمس حرام زیرا که حق تعالی میفرماید که نسبت بدهید ایشان را بطرف ابائی
ایشان در مجمع البیان مسطور است که این آیه در باب زید بن حارثه نازل شده و قصه او
این است که او را از جناب سید المرسلین ص قبل از بعثت خریده بودند و بعد بعثت چون
او را آنحضرت بطرف اسلام دعوت فرمودند او قبول اسلام نمود بعد از آن پدر او حارثه
بخدمت حضرت ابی طالب ع آمد و گفت که از پسر برادر خود بگو که زید را یا بفروشد و یا آزاد
کند چون حضرت ابیطالب این را بخدمت جناب سید المرسلین ص عرض نمودند حضرت
فرمودند که من زید را آزاد کردم هر جا که خواسته باشد برود و زید گفت که من از خدمت

حضرت جدا میشوم پس حارثه در غضب شده گفت که ای گروه قریش گواه باشید که این

پسر من نیست و در آنوقت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که ای گروه قریش

گواه باشید که زید را من پسر خود خواندم پس گویا او پسر منست از آن وقت مردمان زید را

ابن محمد میگفتند پس چون زن زید بعد از انکه زید او را طلاق داد در عقد جناب سید المرسلین

در آمد مشرکین بر آنحضرت طعن کردند و گفتند محمد دیگرانرا منع میکند از انکه زن پسر را در عقد

خود در آورند و خود زن پسر خود را در عقد خود در آورده پس حق تعالی این آیه را نازل

گردانید وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ

قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي

السَّبِيلَ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ یعنی سبای شما

در حقیقت پسران شما نیستند بلکه این را همین از زبان میگوئید و بس و حق تعالی آنچه که

حق است آن را میگوید و هدایت میکند شما را بطرف راه راست بخوانید مردمان را

و نسبت دهید آنها را بطرف پدران آنها که این بهتر است نزدیک خدا مولانا طبرسی گفته

که این آیه دلالت میکند بر انکه جایز نیست مردمان را که بطرف غیر پدر خود ها خود را منسوب

سازند و در باب تغلیظ این امر حدیث وارد شده که حاصل مضمون آن این است که هر شخصیکه خود را

منسوب سازد بطرف غیر پدر خود فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ پوشیده نماند که از اینجا ظاهر میشود

که آنچه درین زمان شعار بعضی مردمان شده که برای طمع دنیوی با وجود عدم سیادت

سید گشته میشوند و یا انکه خود را بطرف غیر پدر خود منسوب میسازند بسیار قبیح میکنند و خود را

عبث عبث نمودن آیتی بیابند والله ولی التوفیق وهم شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه وغیره
علمای مسطورین در تایید خود قول شاعر را نقل کرده اند بنونا بنو ابنائنا وبناتنا ابناء الرجال
الاباعد یعنی پسران ما در حقیقه پسران پسران ما هستند اما پسران دختران ما پس پسران
دیگرانند وهم موید این است اینکه از قریشی و بنی هاشم و بنی امیه اعتبار در نسب شود مگر اینکه
اولاد پسری قریش و هاشم و امیه باشد و در محل خود ثابت شده که بنا در دلیل حقیقه است و
سید مرتضی علم الهدی و مولانا طبرسی قائل اند باینکه فرقی نیست در باب بیان اولاد پسری
و دختری و این منیت شخصی این شخص میگویند چنانچه که این شخص را بلا نفاوت نفی داشتک
و از ینجاست که جناب سید المرسلین صلی الله علیه وآله بطرف حضرت حسنین علیهما السلام
اشاره نموده فرموده اند هذان ابنان امامان قاما او قعدا یعنی
این هر دو پسر من امام اند در هر حالتیکه باشند یعنی خروج کنند یا نه وهم استدلال نموده اند بآن
بقول حق تعالی وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ
وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا
وَيَحْيَىٰ وَإِلْيَاسَ وَعِيسَىٰ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ یعنی از ذریت
ابراهیم کردانیدم داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را و همچنین جزا میدهیم
نیکوکاران را و ایضا کردانیدم از ذریت او زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را وهم اینها از
صلحای بندگان من اند مولانا طبرسی گفته که درین آیه حجه قاطع است بر اینکه اولاد
حسنین علیهما السلام از ذریت رسول خدا اند و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

هر دو فرزند رسول خدا اند و بدرستیکه بودند صحابه و غیر ایشان که حسنین علیهما السلام و اولاد
ایشان را یا ابن رسول الله میگفتند و حدیث مسطور هم در تائید خود ذکر نموده و هم دلالت
میکند بر مطلوب ایشان حدیثیکه از جناب امام محمد باقر یا جناب صادق علیه السلام منقول
است که حاصل مضمون آن این است که اگر ازواج نبی صلی الله علیه و آله بنا بر آیه وَمَا كَانَ
لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ
أَبَدًا بر مردمان حرام نمیشدند بر جناب حسنین علیهم السلام حرام میشدند بنا بر قول حق تعالی
وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ زیرا که از کلام آنحضرت مستفاد
میشود که پدر ما در پیدا ست حقیقة کما لا یخفی و هم دلالت میکند بر آن حدیثیکه در عیون اخبار الرضا
از جناب امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که فرمودند که روزی پیش هارون الرشید
رفتم همین که سلام میگفتم جواب سلام مرا داده گفت که یا موسی بن جعفر دو خلیفه اند که خراج
ملک بهر یک میرسد منظور از این کنایه اینکه تو هم در باطن خلافت میکنی امام موسی علیه السلام
میفرمایند که در آن توقف گفتم که در پناه خدا می آرم ترا ای امیر المؤمنین از اینکه بسبب بدگمانی
و اراده بدی نسبت بمن بگناه من و بگناه خود هلاک شوی و از اینکه قبول کنی سخنان
دشمنان ما را در باب ما زیرا که تو خبر میدانی که از وقت رسول الله تا این زمان مردمان
دروغ بر ما بسته اند و پیش سلاطین سعایت ما کرده اند و اگر اجازت دهی حدیثی که از
رسول خدا بمن رسیده پیش تو نقل کنم هارون رشید گفت که من اجازت دادم آنحضرت
فرمودند که پدران من از جد من رسول خدا نقل کرده اند که فرمودند که وقتی که

ذوی الارحام یک دیگر را مس کنند رحم در حرکت می آید و خون جوش میکند پس دست
خود را بمن ده تا آن را مس کنم پس هرون دستم را گرفته بطرف خود کشید و با من معانقه
کرد و تا دیر نگذاشت بعد از آن گفت که بنشین ای موسی که بر تو باکی نیست امام موسی کاظم ع
فرمودند که پس چون من نظر کردم دیدم که هارون رشید آب دیده شد پس گفت که ای موسی
راست گفتی و راست گفته جد تو رسول خدا بدرستیکه در اینوقت خون من بحرکت آمد
و در رگهای من اضطراب واقع شده تا اینکه بر من رقت زد و آورد و من اراده دارم
که از تو از چند چیز سوال کنم که از مدت مدید در سینه من آن سوالها خلجان میکند و من از
هیچکس غیر تو از انها سوال نکرده ام پس اگر تو از آن سوالها جواب گوئی ترا رها کنم
و دیگر سخن هیچکس را در باب تو قبول نکنم و بدرستیکه بمن رسیده که تو کاهی دروغ نگفته پس
باید در جواب سوالهای من حرف راست بگوئی پس من گفتم که اگر مرا امن باشد آنچه موافق
علم من خواهد بود جواب خواهم گفت پس هرون گفت که اگر تو راست بگوئی و تقیه که شما
بنی فاطمه رسنت بکنی سر آئینه ترا امان دادم پس گفتم سوال کن ای امیر المومنین از آنچه
خواهی هرون گفت که سوال من آنست که شما بکدام وجه ادعای فضیلت خود بر بنی عباس
میکنید و حال اینکه ما و شما از یک درختیم که عبد المطلب باشد و جد ما عباس است و جد
شما ابیطالب و این هر دو عم رسول خدا ص بودند پس شما را چه زیادتی باشد بر ما در قرابت
من گفتم که ما قریب تریم برسول خدا از شما زیرا که حضرت عبد الله پدر پیغمبر و حضرت ابیطالب جد ما
با هم برادر بودند هم از جانب پدر و هم از جانب مادر بخلاف عباس که مادر او غیر مادر عبد الله

و ابیطالب بود هرون رشید گفت که پس بگو وجه این چیست که شما دعوی وراثت
ترکه آنحضرت میکنید و حال آنکه عم پسر عم را محجوب میسازد و در وقت وفات سید المرسلین ص
عباس در میان حیات بود و ابوطالب قبل از آن وفات یافت پس در آنوقت من گفتم
که اگر امیر المومنین مرا معاف دارد ازین سوالها خوبست و دیگر از هرچه خواسته باشد
سوال کند پس در آنوقت هارون رشید گفت که البته ترا جواب این باید داد پس من گفتم
مرا امان میبازی گفت که ترا امان دادم پس در آنوقت من گفتم که امیر المومنین علی
ابن ابیطالب ع فرموده که با وجود اولاد خواه پسر باشد و خواه دختر غیر از پدر و مادر و زوج
و زوجه کسی وارث نمیشود پس عم با وجود ولد صلبی محجوب باشد کاری که تیم که قوم
خلیفه اول باشد و بنی عدی که قوم خلیفه ثانی و بنی امیه که قوم خلیفه ثالث باشند عم را بپدر
قیاس کرده اند و گفته اند که چنانکه پدر با وجود اولاد وارث میشود همچنان عم لیکن اینکه
حدیثی در این باب از حضرت رسول ع بایشان رسیده باشد و هر عالمی که قول او مطابق قول
علی علیه السلام است پس قضایای او بر خلاف قضایای ایشانست و اینکه نوح بن
دراج که موجود است که قائل بقول حضرت امیر المومنین علیه السلام شده است و تحقیق که با
حکم نموده در حالتیکه شما ای امیر المومنین او را والی کوفه کرده اید بوده پس این حکم او
بشما رسید پس حکم باحضار او فرمودید و احضار کسانیکه بخلاف قول او قائل اند که از جمله
است صفیان ثوری و ابراهیم مدنی و فضیل بن عباس پس آنها گواهی دادند که قول
ابن دراج قول علیست در این مسئله پس امیر المومنین در آنوقت گفت که شما چرا فتوی

نداده‌اند با آنکه نوح بن دراج بان فتوی داد و آنها گفتند که نوح جرأت کرد و ما را حسن تابع
آمده در آنوقت امیر المؤمنین فتوی نوح بن دراج را جاری کردانید و بران استدلال
شود بقول قدمای اهل سنت و جماعت که از جناب سید المرسلین صلعم روایت نموده‌اند
که آنحضرت فرمودند که عَلِيٌّ أَفْضَلُكُمْ و همچنین روایت نموده‌اند از عمر خطاب
که علی اقضانا زیرا که لفظ اقضا شامل است بسیاری از صفات حمیده و کمالات پسندیده را پس در
آنوقت هرون گفت زیاده کن ای موسی پس در آنوقت من گفتم که الْمَجَالِسُ فِي الْأَمَانَاتِ
وَخَاصَّةً مَجْلِسُكَ پس هرون الرشید گفت لَا بَأْسَ عَلَيْكَ پس من گفتم
بدرستیکه نبی صلعم وارث نکردانیده کسی را که هجرت با آنحضرت نکرد و نه برای او ثمره
ولایت را ثابت کردانیده پس هرون الرشید گفت که درین باب دلیل تو چیست گفتم
دلیل ها قول حق سبحانه تعالی است وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ
مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا و بدرستیکه عم من عباس
هجرت نکرده پس هرون الرشید گفت که من از تو نیز سؤال میکنم ای موسی که کاهی این کسی از دشمنان
را فتوی داده یا نه و کسی از فقها را خبر کرده یا نه گفتم که نه و تا حال کسی غیر از امیر المؤمنین
ما را ازین سؤال ننموده و بعد ازان هارون الرشید گفت که شما خبر دهید مرا که شیعه و سنی
که شما را نسبت میدهند بطرف رسول خدا صلعم و میگویند شما را ابن رسول الله موجب این چیست
و حال آنکه شما بنو علی‌اید و آدمی را نسبت نمیدهند مگر بطرف پدر او و نبی جد مادری شماست
پس من گفتم که ای امیر المؤمنین اگر پیغمبر خدا درینوقت زنده شود پس دختر ترا النعقد خواهد

یا اجابت نکنم و حال آنکه ائمه حسب افتخار هست بر عرب و عجم و سایر قریش پس من در آن وقت
گفتم که لیکن پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از من هرگز دختر نمیخواهد و نه من دختر خود را باو تزویج میکنم پس
هرون الرشید گفت که چرا گفتم زیرا که من فرزند اویم و تو فرزند او نیستی پس هرون رشید گفت
که خوب گفتی یا موسی پس هارون گفت که چگونه شما میگوئید که ما ذریت پیغمبرایم و حال آنکه از نبی
عقب نمانده زیرا که عقب برای فرزند میباشد نه از برای دختر پس گفتم سوال میکنم از تو
بحق قرابت و بحق قبر پیغمبر خدا صلعم و بحق صاحب قبر که مرا ازین سوال معاف داری هرون گفت
که نه بلکه باید که شما مرا دلیل جواب گوئید ای اولاد علی خصوصا تو ای موسی که سید آنها
هستی و امام زمان خود ترا شمار مینمایند و من هرگز ترا معاف نخواهم داشت از هر چیزیکه
سوال کنم تا که مرا از کتاب خدا جواب ندهی و حال آنکه شما دعوی میکنید ای فرزندان علی
که هیچ چیز از شما فروگذاشت نشده و تاویل همه نزد شماست و حجه می آرید برین قول
حق تعالی وَمَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ و دعوی میکنید که شما مستغنی اید
از قیاسات علما و رای ایشان پس در آن وقت من گفتم که ایا مرا اذن میدهی در گفتن
جواب گفت بیار آنچه داری من گفتم که اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ
وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ
بگو که پدر عیسی که بود ای امیر المؤمنین پس هرون گفت که عیسی پدر نداشت

من گفتم که پس بعد از آنجا ظاهر شد که حق تعالی که عیسی را از ذریت انبیا علیهم السلام شمار کرد
از قبل مریم علیها السلام پس همچنین ما از ذریت پیغمبریم از قبل مادر خود فاطمه علیها السلام
بعد از آن گفتم که آیا زیاده کنم برای تو یا امیر المؤمنین گفت آری پس من گفتم که حق سبحانه و تعالی
میفرماید فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا
نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ
وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى
الْكَاذِبِينَ و تا حال کسی ادعا این ننموده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله او را در گلیم رو
مباهله آورده باشد بغیر علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین پس مراد حق تعالی از ابنا
حسن و حسین و از نسا فاطمه و از انفسنا علی بن ابیطالب بوده باشند علاوه اینکه اجماع امت
است بر اینکه در روز احد حضرت جبرئیل به پیغمبر خدا گفت که مواساة مبارکه آنست که علی با تو کرد
در آن وقت حضرت فرمودند که این بجهت آنست که علی از منست و من از علی ام پس جبرئیل
گفت که من از هر دو شما ام ای رسول خدا بعد از آن گفت لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ
وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ و تحقیق که حق تعالی حضرت ابراهیم را در قرآن فتی تعبیر نموده
حیث قَالَ إِذْ يَقُولُ فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ قَالُوا
سَمِعْنَا فَتًى پس ما گروه بنی عم تو افتخار میکنیم باینکه جبرئیل از ماست پس هرون گفت که خوب
گفتی ای موسی هر حاجتی که داری بگو حضرت فرمودند که اول حاجت این عم تو اینست که رخصت
دهی بحرم جد خود و به پیش عیال خود برود هرون رشید ملعون گفت در این باب فکر میکنیم پس آنحضرت

را پیش سندی نگهداشت تا اینکه آنحضرت وفات کردند و سرکار متمسک جا بین المعرض پایان
که بعضی از مناقشات در تمسک سریک هست چنانچه در شرح حدیقه
بعضی از آنها مسطور است و چون ذکر آنها ورای طور موعظه است لهذا در این مقام بذکر آنها
نپرداخته و از اینجاست که احتیاط در اینست که وجه زکوة و خمس را با دلشریف ندهند بلکه تورا تا
از وجوه خیرات دیگر مثل رد مظالم و امثال آن اما آدم که ما همه فرزندان او هیم و او ابو البشر است
چنانچه حدیث متضمن آنست پس باید دانست که در اکثر احادیث واقع شده که او را آدم باینجهت
میگویند که از خاک روی زمین پیدا شده چنانچه منقول است که عبدالله بن سلام از
جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله پرسید که چرا آدم را آدم نامیده اند
فرمود که برای اینکه از ادیم یعنی از خاک روی زمین خلق شده پرسید که آدم از همه
خاکها خلق شده یا از یک خاک فرمود که اگر از یک خاک خلق میشد مردم یکدیگر را نمی‌شناختند
و همه بر یک صورت می‌بودند پرسید که ایشان را در دنیا مثلی و مانندی هست
فرمود که خاک مثل ایشانست که در خاک سفید و سبز و سرخ رنگین و سرخ هم رنگ در
خاکی و کبود هست و در آن شیرین و شوره زار و هموار و ناهموار و زمین سخت هست
پس باین سبب در میان مردم نرم و درشت و سفید و زرد و سرخ رنگین و هم رنگ
و سیاه هست برنگهای خاک در کتاب کافی از عبدالله ابن سنان منقول است که گفت
عرض نمودم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که قربانت شوم من بعضی از اصحاب خود
بعضی شیعیان را می‌بینم که در مزاج تندی و درشتی دارد پس این موجب غم من میشود و همچنین

می بینیم یعنی از مخالفین برا که حسن سیما دارند پس غمگین مشوم حضرت فرمودند
که غمگین مباش زیراکه هرگاه حق تعالی خواست که آدم را خلق نماید اول هر دو طینت
خوب و زشت را فرمود پس اینها را از هم جدا کرده اصحاب یمین یعنی صاحبان دست
راست را که نیکوکاران باشند امر نمود که خلعت حیات پوشند پس آنها در آنوقت بمقدار
جثه مورچگان بعرصه وجود آمدند بعد از آن باصحاب شمال گفت که موجود شوند پس موجود
شدند مانند مورچگان که بزمین راه روند پس حق تعالی آتشی را مهیا کردانید و باصحاب
دست راست گفت که دران آتش داخل شوند پس اول کسی که دران آتش داخل شد
جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله بودند بعد از آن انبیا و اوصیا و اتباع ایشان
پس حق تعالی بصاحبان دست چپ گفت که درین آتش داخل شوید پس آنها گفتند
که پروردگارا مارا برای سوختن خلق کرده پس داخل آتش نشدند بعد از آن حق تعالی
گفت صاحبان دست راست را که از آتش بیرون آئید پس آنها از آتش بیرون آمدند
در حالتیکه آتش بایشان هیچ آزار نرسانیده بود چون اصحاب شمال دیدند
که اصحاب یمین سلامت از آتش بیرون آمدند گفتند پروردگارا تکلیف اول را از ما اقاله کن
و از سر نو امر نما تا ما داخل آتش شویم حق تعالی فرمود که اقاله کردیم داخل آتش
شوید پس هرگاه نزدیک آتش رفتند و گرمی آتش بایشان رسید از انجا بازگردیدند
و گفتند پروردگارا ما را صبر نیست بر سوخته شدن پس حق تعالی بار سیوم ایشان را
امر بدخول آتش کرد باز بازگردیدند و نافرمانی حق تعالی نمودند و همچنین اصحاب

یمین را سه بار امر به دخول آتش کرد و آنها هر سه بار امتثال امر حق تعالی نمودند و خود را
در آتش انداختند پس حق تعالی آن ذرات را حکم نمود که گل شوند پس از آن گل حضرت
آدم را آفریدند پس طینت آنها که از اصحاب یمین اند خمیر طینت آنهاست که از اصحاب
شمال اند و آنچه از درشتی مزاج بعضی از اصحاب خود می‌بینی پس بسبب آلودگی طینت است و
به طینت اصحاب شمال و آنچه از حسن سیما از مخالفین خود می‌بینی پس جهت آنست که
آلودگی ایشان بطینت اصحاب یمین شده بود و قول حضرت یا بنی آدم ان التغافل شعر
است برای اینکه فرزندان آدم را غفلت و ذهول از آدم میراث رسیده کما یشعر به قوله
تعالی وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ
عَزْمًا چه نسیان و غفلت قریب بهم اند و در تمثیل غفلت اهل دنیا ابن بابویه در کتاب
کمال الدین از بعضی حکما نقل کرده که ملخص مضمون آن اینست که حال آدمی غافل که
یاد مرگ را از خاطر محو کرده و شب و روز مشغول شهوات نفس گردیده و تشبیه آن
بحال شخصیست که طناب بکمر وی بسته در چاهی آویخته باشند و در قعر آن چاه اژدهای عظیم
فند و بر وی دهن گشوده باشند و در کناره آن چاه دو موش سیاه پیوسته
بیخ ریسمان آن طناب مشغول باشند و قدری عسل بدیوار آن چاه ریخته و بخاک و گل آمیخته
باشد و زنبور بسیار بر آن جمع شده باشند و آن شخص چون بزیر نگاه کند اژدهایی
چنان بیند که باز دهان گشوده است که چون بیفتد او را لقمه سازد و چون
بالا نظر کند آن دو موش را بیند که هر لحظه از ریسمان آن طناب باز نمی‌ایستند

وباوجود اینهمه مشغول باین عسل خاک آلوده گشته بدفع آن زنبوران پرداخت تا مگر کام را شیرین
سازد پس بدانید که چاه عبارت از دنیاست و آن طناب عمر است و اژدهایی
دهن گشاده مرگست و آن دو موش سیاه و سفید شب و روز است که پیوسته
در قطع رشتهٔ عمرند و آن عسل خاک آلود عبارت از لذت دنیویست که آلوده انواع
کدورات و آلام است و آن زنبوران ابنای زمان اند که بر سر آن لذت از دحام
نموده اند و در هم می جوشند و هم در تمثیل غفلت و تنبیه غافلان میتوان نقل
نمود حکایتی را که در کتب معتبره منقول است که پادشاهی بود در زمانه پیشین
در نهایت عقل و فطرت و مهربان بود بر رعیت و پیوسته در اصلاح حال رعیت
میکوشید و با مور ایشان میرسید لیکن متعهد از دین یگانه و ملت ضلالت
و گمراهی مایل و با اهل فسق و فجور آشنا و او وزیری داشت و کمال عقل و دینداری
و ورع و پرهیزکاری و بخدمت علما و صلحا و نیکان بسیار رسیده بود و
سخنان حق از ایشان فراگرفته بود او را نزد پادشاه قرب و منزلت عظیم بود و
پادشاه هیچ امر را از و مخفی نمیداشت و وزیر نیز با پادشاه بر همین منوال سلوک
مینمود و لیکن از امر دین و اسرار حکمت و معارف چیزی باو اظهار نمینمود
برین حال سالها یکدیگر گذرانیدند و وزیر هر گاه که بخدمت پادشاه می آمد
بظاهر سجده بتان میکرد و تعظیم آنها مینمود و غیر آن از امور باطل و لوازم
کفر را بنابر تقیه و حفظ نفس ارتکاب مینمود و در زیر از خباثت انس و الفت که

بان بادشاه داشت پیوسته از گمراهی و ضلالت او دلگیر و غمگین بود تا آنکه روزی
با برادران و یاران خود که اهل دین بودند در باب هدایت بادشاه مشورت نمود ایشان
گفتند که در حذر باش مبادا تأثیری نکند و ضرر بتو و اهل دین تو برساند زیرا که بقرب
بادشاهان مغرور نباید شد و از قهر ایشان ایمنی نباید نمود و بعد از آن وزیر پیوسته در
این اندیشه بود به بادشاه اظهار خیرخواهی و اخلاص مینمود و منتظر فرصت بود
که محل مناسبی دور نصیحتی بکند و او را هدایت نماید و بادشاه با آن کفر و ضلالت
در نهایت همواری و ملایمت بود و پیوسته در مقام رعیت پروری و در اصلاح امور
و تفقد حال ایشان میمنود و بعد از مدتی که حال برین منوال میان بادشاه و وزیر
بگذشت شبی از شبها بعد از آنکه مردم بخواب رفته بودند بادشاه با وزیر گفت که
بیا سوار شویم و درین شهر بگردیم و ببینیم که حال مردم چیست و مشاهده نماییم آثار
بارانرا که درین ایام بر ایشان باریده است وزیر گفت بلی بسیار نیکست و هر دو
سوار شدند و در نواحی شهر میگشتند در اثنای سیر بمزبله رسیدند نظر بادشاه
بروشنی افتاد که از طرف آن مزبله میتافت بوزیر گفت که از پی این روشنی میباید رفت
که خبر اینرا معلوم کنیم پس از مرکب فرود آمدند و روان شدند تا رسیدند بمقعه
که از آنجا روشنی میتافت چون نظر کردند مرد درویش بد قیافه دیدند که جامهای بسیار
کهنه پوشیده از جامهایی که در مزبلها انداخته و متکایی از فضله سرگین برای
خود ساخته بر آن تکیه زده است و در پیش روی او ابریقی سفالین پر

پر از شراب نگاه داشته بود و طنبوری در دست داشته و آن را مینواخت و زنی در
زشتی خلقت دیدی هست و کهنه کی که لباس شبیه بخود داشت در برابرش ایستاده است
هرگاه که شراب میطلبید زن ساقی او میشود و هرگاه که طنبور مینواخت آن زن
برایش میرقصد و چون شراب مینوشید زن او را تحسین میگوید و ثنا میگوید بنوعی
که پادشاهان را ستایش کنند و مرد نیز زن خود را تعریف میکند و او را
بهترین زنان میداند و آن مرد و یکدیگر را بحسن و جمال می ستایند پادشاه و وزیر
مدتی مدید برابر ایستاده در حال ایشان نظر میکردند و از مشاهده احوال ایشان
نظر میکردند تعجب مینمودند بعد از دیر از آنجا برگشتند پادشاه بوزیر گفت
که گمان ندارم که ما و ترا در تمام عمر اینقدر لذت و سرور و خوشحالی روداده
باشد که اینمرد و زن را روداده پس وزیر چون این سخن آشکارا از پادشاه شنید
فرصت غنیمت شمرد و گفت ای پادشاه میترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو
این بهجت و سروری که ما از لذتهای دنیا داریم در نظر آنجماعتی که قدر پادشاهی
دائمی را دانسته اند پس این مزبله و این شخص باشند و خانههای ما که اینهمه
در بنای و استحکامش میکنیم در نظر ایشان چنان نماید که اینمکان در نظر
ما مینماید و بدنهای ما در نظر شان چنان باشد که این دو بدقیافه در نظر
ما پادشاه گفت که آیا می شناسی قومی را که این صفت که بیان کردی
موصوف باشند وزیر گفت بلی پادشاه گفت که کیستند ایشان وزیر گفت

که آنها جماعتی هستند که بدین الهی گرویده اند و ملک و پادشاهی آخرت و لذت او را
دانسته اند و پیوسته طالب سعادتهای اخروند پادشاه گفت که آخرت کدام است
وزیر گفت که آن نعیم و لذتیست که شدت و جفا بعد از آن نمیباشد و توانگریست که
بعد از آن فقر و احتیاج نمیباشد و شادیست که در عقب آن هرگز اندوهی نیست و
صحتی است که بیماری بعد از آن نیست و خوشنودیست که هرگز با دهشتم آن
نمیگردد و ایمنیست که بترس مبدل نمیشود و زندگیست که بعد از آن مرگ محالست و
پادشاهی بی زوال است آخرت خانه هستی و بقاست و در و زندگی وجوه بی انتهاست
متغیر احوال دوران نمیباشد خدا از ساکنان دار آخرت برداشته درد و پیری و تعب
وجفا و بیماری و گرسنگی و تشنگی و مرگ ای پادشاه اینست صفت ملک آخرت که بیان
کردم پادشاه گفت که آیا برای داخل شدن آن خانه و فایز شدن بآن سعادت ای
فرزانه راهی و وسیله و سببی و حیله میدانی وزیر گفت بلی آن خانه مهیاست برای آنکه
هرکه از راهش طلب نماید و هرکه از درگاهش درآید البته بآن ظفر میابد پادشاه گفت
که تو چرا پیش از این بچنین خانه راه ننمودی و اوصاف آن را برای من بیان نمیکردی
وزیر گفت که از جلالت و عظمت هیبت پادشاهی تو حذر کردم پادشاه گفت که اگر این امر
که تو وصف کردی البته واقع باشد سزاوار نیست که ما آن را ضایع کنیم و خود را
از آن محروم گردانیم و سعی در تحصیل آن ننمائیم بلکه باید جهد کنیم تا خبر آن را مشخص نمائیم
و بآن ظفر یابیم وزیر گفت رخصت میفرمائی که تکرار آخرت را برای تو بیان کنم تا

یقین تو زیاده کرد و پادشاه گفت که بلکه ترا امر میکنم که شب و روز در اینکار باشی
و نگذاری که من بامر دیگر مشغول گردم و دست ازین تر داری پدر گفت که این امر عجیب و غریب
است که آن را سهل نمیتوان شمرد و از چنین امر عظیمی غافل نمیتوان شد و بعد از سخنان
وزیر پادشاه راه نجات پیش گرفت و بسعادت ابدی فایز گردیدند و کافی است در
مذمت غفلت از امور آخرت و مشغولی دنیا قول حق سبحانه و تعالی لا

تُلْهِكُمْ اَمْوالُكُمْ وَلاَ اَوْلاَدُكُمْ عَنْ ذِكْرِ
اللهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ

یعنی شما را در لهو لعب نیندازد اموال شما و اولاد شما و غافل نسازد از یاد حق تعالی
و کسی که برخلاف این عمل خواهد آورد پس اوست زیانکار دنیا و آخرت در کافی
از جناب صادق علیه السلام منقول است که فرمودند که از جمله وصیتهای لقمان
که بپسر خود نمود این بود که ای پسر بدرستیکه مردمان قبل از تو برای اولاد خود جمع نمودند
اموال دنیوی را پس هیچ از آن اموال باقی نماند و تو بمنزله اجیری و مزدوری که ترا امر نموده اند
بکردن کاری که در برابر آن کار وعده مزد نموده اند پس ترا باید که عملی که بمزدوری آن
مقرر نموده اند تمام کنی تا مزد را تمام یابی و حال تو درین دنیا مثل حال گوسفندی
بایست که در علف زاری افتاده باشند پس از آن آنقدر خورد که فربه شود و همین
فربه شدن موجب کشته شدن او شود بلکه ترا باید که دنیا را بمنزله پلی قرار دهی
که زیر آن نهر جاریست و تو از آن پل بگذری بحیثیتی که دیگر ترا بر آن گذر نخواهد افتاد

وترا باید که دنیا را آخرت خراب سازی و در آبادی آن نپردازی که ترا به اباد کردن آن
امر نکرده اند و یقین بدان که وقتیکه ترا در پیش نظر حق تعالی ایستاده خواهند کرد
از چهار چیز سوال خواهند کرد یکی آنکه جوانی را در چه چیز صرف نمودی و کهنه کردی
دوم آنکه عمر خود را در چه امر فانی ساختی و سوم آنکه مال را از کجا تحصیل نمودی چهارم
آنکه مال را کجا صرف کردی پس باید جواب را پیش خود آماده سازی و باید غمگین بباشی
از آنچه که از اسباب دنیوی از تو فوت شده زیرا که قلیل دنیا را بقای نیست و بسیار
از آنها بسیار است و از جمله کسانیکه بتوفیق حق تعالی ازین خواب غفلت بیدار
و از سرمستی باده دولت هشیار گردیدند پسر پادشاهی است که در ابتدای امر در نهایت
نوت. و تنومندی نشو نما کرده بود و چون بعد از پدر خود پادشاهی یافت آغاز
بدمستی و بطالت و لهو و لعب و ظلم و جور و فساد و تعدی و تطاول نمود و محبوب ترین
مردم نزد او کسی بود که درین امور با او موافقت نماید و دشمن ترین مردم نزد او
کسی بود که از اعمال او کناره کند و او را نصیحت نماید و مغرور شده بود بجوانی و صحت
و توانایی و ظفر بر مطالب و نصرت بر دشمنان و نخوت و خودبینی و سرور و شادی
او بنهایت رسیده و آنچه میخواست و آرزو داشت از دیدنها و شنیدنها همه برای
او مهیا و آماده و پسران هشیار را که از اولاد پادشاهان نزد او جمع شده بودند و پریکیان
حرم خود را از کنیزان با حسن و جمال و اسپان نفیس و مرکبان فاخره و کنیزان و
خدمتکاران خاص خود را همگی حاضر نمود و نشسته بود که خود را بانواع لباسها و

الوان زیبها بیارایند و امر فرمود که مجلسی در مقابل مطلع آفتاب از برای او
بنا کنند که زینتش از صحیفه‌های طلا باشد و اصناف جواهر در آن کار برند و طول آن
مجلس صد و بیست ذرع و عرض آن شصت ذرع باشد و فرمود که سقف و دیوارهای
آن را بطلا زینت دهند و بالوان جواهر مرصع سازند و امر فرمود که آنچه در خزاین
او بود از نفایس اموال جواهر و اسباب بیرون آورند و در مجلس او ترتیب کنند و
فرمان داد که جمیع لشکری و امرا و سپهسالاران و نویسندگان و پیادگان و دربانان
و اشراف و بزرگان و علما و دانشمندان اهل مملکت او همگی با نهایت زیب و زینت حاضر
شوند و فرمود که شجاعان عسکر و دلیران لشکرش بر اسبان نفیس او سوار شوند
و غرض از این مجمع این بود که بر منظر رفیعی بر آمده عظمت و پادشاهی و اسباب سلطنت
خود را بنظر خود در آورد تا سرور عیش و طرب او زیاده گردد و پس چون چنین مجلسی را
مرتب ساخت بر تخت خود بالا رفت و بر تمام اهل مملکت خود مشرف شد و همگی او را
سجده کردند پس از مشاهدهٔ آن جمعیت بسیار مسرور خاطر گردید و ببعضی از غلامان
خاص خود گفت که مملکت و رعیت خود را بر احسن وجوه مشاهده کردم اکنون میخواهم
که منظر خویش را بنظر در آوردم و از مشاهدهٔ جمال خود مسرور گردم پس آینه طلب نمود
و در اثنای آنکه در آن عکس نگریست و مشاهدهٔ صورت خود بنمود نظرش بر موی سفیدی
افتاد که در میان موهای ریشش او ظاهر گردیده بود از مشاهدهٔ این حال بسیار
خایف و هراسان گردید و آثار اندوه بر چهره‌اش ظاهر شد و شادیش باندوه مبدل

گردید و با خود اندیشه کرد که این نشانه ایست که جوانی باخر رسید و ایام سلطنت و کامرانی
بنهایت انجامید و این موی سفید رسول اجلست که خبر زوال پادشاهی را
بمن بیرساند و پیش اهنگ مرگست که خبر مردن و پوسیدن را بگوش جانم رسانید
هیچ دربانی مانع آن نتوانست گرد و هیچ نگهبانی دفع آن نتوانست نمود و این رسول
کسیست که بزودی سرور مرا باندوه بدل خواهد کرد و شادی و عیش مرا زایل
خواهد کرد اینست بنای قوت و توانائی مرا درهم خواهد شکست و حصارهای محکم و
لشکرهای فراوان برای دفع این نفعی نخواهند بخشید اینست رباینده جوانی
و قوت و زایل کننده توانگری و نخوت اینست پراگنده کننده جمعیت عزیزان و قسمت
کننده میراث میان دوستان و دشمنان اینست باطل کننده عیشها و تکدر سازنده
لذتها و خراب کننده عمارتها و متفرق سازنده جمعیتها اینست پست کننده
صاحبان رفعت و خوار کننده عمارتهای اصحاب عزت و شوکت اینک رسید و در
بار خود را فرود آورده اندرون خانه من و دام خود را برای صید من گسترده
در کاشانه من پس آن پادشاه که محلها بر دوش گرفته بر روی تختش
رسانیده بودند پا برهنه از تخت خود فرود آمده لشکر خود را جمع نمود و
معتمدان خود را خواند و گفت که دشمنی که از و نهایت بیم و خوف دارم بسرای
من درآمد و هیچیک شما او را مانع نشدید تا بر من مستولی گردید و من شما را چندی
و داشتم ایشان گفتند که برای دفع دشمنان تو مهیا گردیده ایم دشمن خود را بما

بما تا دفع شر او از تو کنیم پادشاه گفت که اینک رسول مرگ در رسید و خبر خرابی و
پوسیدگی بدن و زوال ملک و پادشاهی من میدهد و میگوید که من هیچ اسم
که آنچه تو آباد کرده ویران کرده‌ام و آنچه بنا کرده خراب کرده‌ام و آنچه
جمع کرده پراکنده سازم و آنچه باصلاح آورده فاسد کنم و آنچه
اندوخته قسمت کنم و تدبیرهای ترا باطل کرده‌ام و این رسول خبر آورده است
از جانب مرگ که عنقریب دشمنان را بر تو شاد خواهم کرد و اینده زود باشد
که لشکر ترا پراکنده کنم و متفرق سازم جمعیت ترا و مصیبت تو نشانم برادران
و اهل بیت و خویشان ترا و پیوندهای بدن ترا از هم بپاشم و دشمنان ترا
در خانه تو نشانم آن گروه گفتند که ای پادشاه ما ترا از شر مردم و جانوران درنده
و حشرات زمین محافظت میتوانیم نمود اما ترک و کهنگی و زوال را چاره نمیتوانیم کرد
و قوت دفع آن نداریم و از خود نیز دفع آن نمیتوانیم کرد پادشاه گفت که دشمنان
دارم از این دشمن خودتر آیا دفع اینها میتوانید کرد و گفتند کدام اند آنها گفت
دردها و بلاها و غمها و المها گفتند ای پادشاه اینها بتقدیر خداوند عظیم نازل
میشوند و هیچکس بر دفع آنها قادر نیست و تو بتوفیق بالغه و بحقایق امور پی
برده آنچه میگوئی حق است اکنون بگو که چه اراده داری پادشاه گفت
که اراده دارم که بعوض شما اصحاب و یاران بگیرم که مصاحبت ایشان
با من دائمی باشد و در عهد و پیمان ایشان وفا باشد و برادری ایشان با من

همیشه باقی باشد و مرگ پیوند من و ایشان قطع کند بعد از مدرس شدن بدن صحبت من و
ایشان باقی باشد مرا بعد از مرگ تنها گذارند و در زندگی ترک یاری من سرگرم نمایند
گفتند ای پادشاه کیستند اینجماعه که اوصاف ایشان را بیان کردی گفت ایشان
گروهی چند اند که ایشان را برای اصلاح شما فاسد کرده ایدم و ایشانرا
ذلیل و خوار گردانیدم پس پادشاه گفت که الحال عزم کرده ام که بقدر ضرورت
قناعت نمایم و در خلوتی مشغول تحصیل آخرت خود گردم و دنیای فریبنده
ترک نمایم و این بارهای گران را از پشت خود بیندازم و مهیای مرگ شوم
و تهیه سفر آخرت را گیرم و از مکر شما خود را نجات دهم ایشان گفتند
که ای پادشاه نیکو کردار ما آن نیستیم که مشیر بودیم چنانچه که تو آن نیستی که
مشیر بودی آنکسی که ترا از حال بد بحال نیک آورده حال ما را نیز مبدل ساخته
و راغب بخیر و خوبی گردانیده پس توبه ما را قبول فرما و خیرخواهی ما را ترک مفرما
و رعیت خود را مهمل و سرگردان مگذار و از وبال گناه این تقصیری که این گروه
ضایع شوند ای پادشاه صلاح این گروه در دست تست اکنون میخواهی
که ایشان فاسد شوند و از فساد ایشان گناه تو حاصل شود زینهار که از خود
میفکن لباس این سلطنت را که وسیله شرف دنیا و آخرت تست پادشاه
گفت که من قبول ملتمس شما را بشرطی میکنم که شما همه طریق صلاح و سداد را
پیش گیرید پس تا شما بر این شرط خود باقی خواهید بود من در میان شما

هستم و هرگاه که برخلاف این وعده عمل نمایند از میان شما بیرون میروم
پس آن پادشاه در ملک خود ماند و لشکر او همگی بسیرت او عمل نمودند
و بعبادت و بندگی حق تعالی مشغول گردیدند پس حق تعالی از زندگانی و فراوانی
در بلاد ایشان کرامت فرمود و دشمنان ایشان را مخذول گردانید و مملکه
و پادشاه زیاده شد و سی و دو سال دیگر بر این سیرت نیکو در میان ایشان
پادشاهی کرد و برحمت ایزدی پیوست و تمام عمر او شصت و چهار سال
بود که نصف آن را بظلم و فساد گذرانید و نصف دیگر را بصلاح وا داده
آیات و احادیث مشتمل بر حقوق والدین و صله رحم و حق زن و شوهر و آقا و بنده که در روز جمعه
بیست و هشتم شهر ربیع الاول سنه ۱۳۱۱ هجری نبوی خوانده شد
وَكَانَ مِنْ جُمْلَةِ مَا يَعِظُ بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ أَنَّهُ ابْنَ آدَمَ إِنَّ أَجَلَكَ أَسْرَعُ شَيْءٍ إِلَيْكَ: قَدْ أَقْبَلَ نَحْوَكَ حَثِيثاً يَطْلُبُكَ وَيُوشِكُ أَنْ يُدْرِكَكَ
و از جمله آنچه که جناب معصوم علیه السلام در هر جمعه آن وعظ میفرمودند
این است که ای ابن آدم بدرستیکه اجل تو سریع ترین چیز است که بتو میرسد
به رستیکه مرگ تو بسرعت تمام بطرف تو متوجه شده است و ترا طلب میکند
و قریب است که ترا دریابد بیاید دانست که مراد از اجل در این مقام وقت مرگ است
که پیش حق تعالی تعیین در باب مرد ذی حیات مقرر و مقدر شده است و اگر

احادیث و اقوال اصحاب ظاهر میشود که اجل دو قسم است یکی اجل مسمی است
که تاخیر و تقدیم دران جایز نیست و دیگر اجلی است که تقدیم و تاخیر دران
ممکن است در تفسیر عیاشی سیعلی ما نقل عنه از حمران منقول است که از جناب
صادق علیه السلام پرسیدم از قول حق تعالی هُوَ الَّذِی
خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ
حضرت فرمودند که اجل عبارت است از اینکه در شب قدر حق تعالی
بملک موت از ان خبر میدهد و باو آن را معین میسازد و همان اجل مراد است
از قول حق سبحانه و تعالی إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ
سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و اجل دیگر آنست که حق تعالی
دران تقدیم و تاخیر میکند و همدران کتاب مرویست از مسعدة بن صدقه
که جناب صادق علیه السلام در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا
وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ فرمودند که اجل غیر مسمی موقوف است حق تعالی از ان هر چه را
که میخواهد تقدیم میکند و در تاخیر می اندازد و اجل مسمی آنست که در شب قدر
حق تعالی آن را نازل میکند و خبر میدهد بموت کسانیکه در عرض سال تا شب قدر
اینده خواهند مرد و مولانا طبرسی در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی أَنِ اعْبُدُوا
اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ
وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ

لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ که حاصلش اینکه عبادت کنید خدا را و
پرهیزکاری نمایید تا حق تعالی از گناهان شما درگذرد و شما را تا اجل مسمّی نگاه دارد و بدانید که
وقتیکه اجل میرسد دران تاخیر واقع نمیشود و گفتا که درین آیه دلالتست بر اینکه دو اجل است
زیرا که عبادت و تقوی شرط واقع شده برای زنده داشتن تا اجل مسمّی پس
معلوم شد که اگر این شرط بعمل نیاید تا اجل مسمّی حق تعالی فرصت نمیدهد و قبل
از ان مستاصل میسازد در حصین از جناب صادق علیه السلام منقول است
که در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ
فرمودند که اجل اول آنست که بران ملائکه و انبیا را اطلاع میشود و اجل مسمّی آنست
که حق تعالی آن را از مخلوق خود مستور ساخته پوشیده نماند از بعضی احادیث
دیگر مستفاد میشود که در اجل مسمّی بدا واقع میشود و اجل محتوم و مقضی آنست
که قابلیت بدا ندارد و ازینجا ظاهر میشود که در کلام ائمه علیهم السلام گاهی اجل مسمّی
مقابل اجل محتوم مستعمل شده و گاهی بمعنی محتوم چونکه هریک از اجلین مسمّی اند اجل
محتوم باعتبار اینکه در شب قدر تسمیه آن و تعیین آن پیش ملک الموت میشود و
غیر محتوم باعتبار اینکه انبیا و ملائکه را بران اطلاع میشود و اسم از ابتدا شد
در کتاب التوحید از ابی حیان تیمی که در رکاب سعادت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در جنگ صفین حاضر بود مرویست که روزی آنحضرت در آن
جنگ پیش صف لشکر خود ایستاده بود و معویه ملعون پیش لشکر خود در برابر

حضرت بر اسپ سوار بود و اسپ او تندی میکرد و جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بر اسپ جناب سید المرسلین سوار بود و حربه رسول خدا را در دست داشت
در جنگ میخواند و ذو الفقار را حمایل کرده بود پس شخصی از اصحاب آنحضرت در
او توقف گفت که ای امیر المؤمنین خبردار باش که من میترسم که این ملعون با تو
مکر کند و آسیبی بجناب تو برساند حضرت فرمودند اینکه گفتی پس در واقع بر دیانت
و امانت او اعتمادی نیست و این شقی ترین قاسطین و ملعون ترین خوارج است
که بر امام زمان خروج کرده لیکن اینقدر بدان که اجل نگهبان هر کس است یعنی تا
وعده مرگ نرسد آدم هلاک نمیشود و هیچ نفسی نیست مگر اینکه ملائکه محافظت
او میکنند از اینکه در چاه افتد یا دیوار بر او برافتد یا دیگری بدی باو ملحق شود و وقتیکه
اجل او میرسد فرشتگان او را وا میگذارند پس همچنین هرگاه اجل من خواهد رسید
شقی ترین خوارج برانگیخته خواهد شد و از خون سر من ریش مرا خضاب و رنگین خواهد
کرد اینست و این عهدیست که چنین معهود شده و وعده ایست که تخلف از آن ممکن
نیست پوشیده نماند که در مقام وارد میشود اینکه از دو حال بیرون نیست شهادت
حضرت امیر ع که بسبب ضربت ابن ملجم واقع شد یا از قبیل اجل حتمی یا از قبیل اجل غیر
حتمی پس اگر از قبیل حتمی بود باید از ابن ملجم قصاص واجب نباشد چه اگر ضربت
از او بعمل نمی آمد هم آنحضرت در آن وقت وفات میکردند و اگر غیر حتمی بود دلیل امیر
المؤمنین ع که میفرمودند استشهاد بر اینکه اجل هر کس نگهبان اوست و قبل از آن

او هلاک نمیشود و بر این متفرع ساختند عدم امکان هلاکت خود را پیش از ضربت وجهی

نداشته باشد زیرا که در نبوّت احتمال دارد که اجل آنحضرت قبل از ضربت ابن ملجم

واقع شود پس محافظت نفس خود بر آن حضرت واجب باشد و هرگاه که این دانسته شد

پس باید دانست که اظهر آنست که هلاکت ذی حیات که بسبب قتل و امثال آن اتفاق

می افتد باید که از قبیل اجل غیر حتمی باشد بمعنی که اگر قتل واقع نمیشد مقتول زنده میماند

و از اینجاست که قصاص بر قاتل واجب میشود و لیکن درین شبهه نیست که حق تعالی عالم است

باینکه کدام کس باجل حتمی خواهد مرد و کدام کس باجل غیر حتمی پس تخلف از آن محال است

و هرگاه حق تعالی بحسب علم خود بوقوع اجل غیر حتمی بعضی بندگان خود خبر دهد یقین او را

حاصل خواهد شد که قبل از آن اجل او نخواهد رسید پس کلام امیر المؤمنین ع مطابق

حق باشد و الله یعلم بالصواب و زیاده تدقیق در میان منجر میشود بمسئلهٔ قضا و قدر

پس اعراض از آن سزاوارتر باشد و هرگاه دانسته شد که اجل غیر حتمی قابلیت تقدیم و تأخیر

دارد و بسبب بعضی امور در آن تقدیم واقع میشود و بسبب بعضی تأخیر و در اینجا بسیاری

از اسباب اند که در اختیار مکلف اند و او را قدرت بر آن حاصل است که اگر آنها را

بنده بعمل آرد عمرش دراز شود و اگر ترک کند عمرش کوتاه گردد پس سزاوار آنست

که آدم آن اسباب را بداند و سعی در تحصیل آن کند تا حق تعالی او را عمر

و زندگانی نصیب کند که سرمایه و وسیلهٔ تحصیل سعادت دینی و دنیوی است

چنانچه شیخ باسناد خود از ام الفضل روایت نموده که جناب سید المرسلین صلعم

بعیادت شخصی رفته دیدند که او شکوه میکند و آرزوی مرگ میکند فرمودند که آرزوی مرگ مکن پس اگر تو از نیکو کاران یعنی خوبیهای تو زیاده خواهد شد و اگر تو از جمله گناهکارانی پس از زیادتی عمر برای تو بهتر است که تا توبه کنی و تدارک ما فات نمای از حضرت امیر المومنین ع منقول است که اول نعمتی که حق تعالی بما کرامت فرموده این است که از عدم بوجود آورده پس باید دانست که از جمله اسباب زیادتی عمر صله ارحام است چنانچه در حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که ما چیزی را نمیدانیم که عمر را زیاده کند مانند صله رحم تا آنکه گاه هست که شخصی را سه سال از عمر او مانده است و بسبب صله رحم عمرش سی و سه سال میشود و گاه هست که از عمرش سی و سه سال مانده است و بسبب قطع رحم سه سال میشود و نیز از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که صله رحم کردن و با همسایگان نیکو سلوک کردن خانها را آباد و عمرها را زیاده میکند و احادیث بسیار در فضیلت صله رحم و مذمت قطع آن وارد شده که از الجمله این است که در حدیث قدسی وارد شده که حضرت عزت جل شانه فرموده که من رحمانم و رحم را آفریدم و اسم او را از اسم خود گرفتم پس هر که با او پیوندد من با او پیوندم و هر که از او ببرد من از او ببرم و ایضا منقول است که رحم در روز قیامت چنگ در عرش الهی میزند و میگوید پروردگارا هر که مرا در دنیا صله کرده است تو او را امروز برحمت خود وصل کن و هر که مرا قطع کرده است در دنیا تو امروز او را از رحمت خود

قطع کن و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است

که سه چیز است که هر که مرتکب آنها شود پیش از مردن عقوبت آنها می یابد ظلم و

قطع رحم و قسم دروغ و از حضرت رسول علیه السلام منقول است که فرمودند

که بوی بهشت از هزار سال راه شنیده میشود و از او نمی شنود عاق پدر و مادر

و قطع کننده رحم و مرد پیر زناکار و در حدیث حسن از حضرت رسول صلعم منقول

است که دو طرف صراط امانت و صله رحم است پس کسیکه در امانت مردم

خیانت نکرده و با خویشان خود نیکی کرده است از صراط باسانی میگذرد و

و بهشت میرود و کسی که خیانت در امانتها کرده و قطع رحم کرده است

عمل دیگرا و نفع نمیدهد و صراط او را در آتش می افکند و در حدیث موثق از

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که شخصی از آنحضرت سوال

کرد که خویشان دارم که شیعه نیستند آیا ایشان را بر من حقی است فرمود

بلی حق رحم را هیچ چیز قطع نمیکند اگر شیعه باشند دو حق دارند حق رحم

و حق اسلام و فرمود که صله رحم و نیکی با برادران مومن حساب قیامت را

آسان میکند و از گناهان نگاه میدارد پس صله رحم و نیکی با برادران ترک

مکنید اگرچه بسلام کردن و نیکو جواب سلام دادن باشد پوشیده نماند

که در معنی رحم که امر بصله آن واقع شده میان علما اختلاف است بعضی

گفته اند که رحم عبارت از قرابتست که اگر مرد و قریب ذکر و انثی باشند

نکاح میان آنها درست نباشد بنابرین باید اولاد اعمام و عمات و غیره از ذوی
الارحام نباشند حال اینکه بسیاری از احادیث بر خلاف آن دلالت دارد و از آنجمله
اینکه علی بن ابراهیم روایت نموده که جناب معصوم علیه السلام در تفسیر
قول حق تعالی فَهَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ تَوَلَّیْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِی
الْاَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا اَرْحَامَکُمْ فرمودند که این آیه در حق بنی امیه
نازل شده از رهگذر آنچه که از ایشان نسبت بجناب اهلبیت رسالت واقع شده
و در جمعه که گذشته بمعرض بیان آمد که امام موسی کاظم علیه السلام هرون رشید را
از ذوی الارحام خود شمرده بودند و بعضی از علما فرموده اند که مراد از رحم قرابت
آدم است از هر دو طرف او یعنی از طرف آبا و از طرف اولاد پس بنابرین اولاد اعمام
و عمات و اولاد و اولاد اولاد همه داخل باشند لیکن بنابرین لازم می آید که بنی آدم
همه با هم از ذوی الارحام باشند و باید بمقتضای صله رحم با همه بنی آدم بجا آورند
و مولف بعضی گفته اند که رحم عام است و شامل جمیع ذوی الارحام معروفین
بالنسبه است و گویا مراد ایشان این است که در عرف آنها را که در قبائل و عشائر
آدم حساب کنند همه داخل ذوی الارحام اند و باقی خارج و هذا هو الاقرب
زیرا که در محل خود ثابت شده که در امثال چنین جاها که منصوص نباشد
رجوع بعرف باید نمود و مصداق همین است آنچه که بعد تحریر این مقام
در مسالک دیده شد و حاصل آن این است که فرقی نیست میان قول موصی

اَوْصَيْتُ لِاَقْرِبَائِي وَلِقَرَابَتِي وَلِذِي قَرَابَتِي وَلِذَوِي قَرَابَتِي وَذَوِي رَحِمِي لِاِشْتِرَاكِ الْجَمِيعِ فِي الْمَعْنَى و گفته که اصحاب اختلاف نموده‌اند
در اینکه صاحبان قرابت کیستند لعدم النص الوارد فی تحقیقه الشرعی از
علما که از انجمله است محقق ابو القاسم رجوع بعرف کرده‌اند و شیخ گفته که در
اقربا داخل اند الی اخر اب دام فی الاسلام پس کسیکه قرابت او باعتبار
آبای مشترک باشد داخل اقربا نخواهد بود که در عرف او را قریب گویند مثل اینکه
بیک واسطه یا دو واسطه پدر مشترک باشد و بعد از نقل دلیل و تضعیف آن
مذهب راجعین عرف را ترجیح داده چونکه تفصیل آن مناسب مقام نیست
باینقدر اکتفا کرده است اما صله پس باید دانست که بعضی از علما تصریح نموده باینکه
حقیقت شرعی و لغوی برای این لفظ نیست پس در باب صله هم مراعات
عرف نمایند و مولانا صالح گفته که صله رحم فی الجمله واجبست و ظاهر آنست
که در ان خلافی نباشد و برای آن درجات متفاوت است بعضی از ان قوی
تر از بعضی است و ادنای آن کلام است و سلام و گفته که صله مختلف میشود
باختلاف قدرت و حاجت و کسی که بعضی از صله را بجا آرد و بعضی را فرو گذاشت
کند بعضی مرتبه کمال بجا نیارد با وجود اینکه قدرت بر آن داشته باشد در آن
تامل است اظهر آنست که او را قاطع رحم نخواهند گفت نصاف قالصله
فی الجمله و هرگاه که این دانسته شد باید دانست که ذوی الارحام نسبت قر

و بعد مراتب متفاوت دارند پس بمقتضای قوله تعالی وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلیٰ
بِبَعْضٍ فِیْ کِتَابِ اللّٰهِ رعایت اقرب فالاقرب باید نمود و شک نیست
که اگر قریب موصوف باشد بایمان و صلاح و غیره مرجحات شرعیه پس او مقدم تر خواهد بود
از آنکه با وجود تساوی در قرابت ازین صفات خالی باشد بالجمله بمقتضای عدالت در همه باب
مراعات باید نمود و در هیچ باب تساهل نباید فرمود و از باعث قلت اسباب زیاده ازین مجال
گفتگو نیست هرچند مقام مقتضی بسط کلام است باید دانست که حقوق پدر و مادر علاوه بر حق
صله رحم است و عقوق ایشان و قطع نمودن از ایشان از جمله گناهان کبیره است
و در این باب آیات و احادیث بسیار وارد شده محل گنجایش ذکر تمام آنها ندارد لهذا
بدو سه حدیث که متضمن بعضی از حکایات متضمن ترغیب امتثال والدین است اکتفا مینماید
در کتاب کافی از زکریا بن ابراهیم منقول است که گفت من نصرانی بودم
چون مسلمان شدم بتقریب حج بمکه رفتم و بخدمت جناب صادق علیه السلام
حاضر شدم عرض نمودم که من از جمله نصاری بودم الحق مرا حق تعالی بشرف اسلام
فایز گردانیده حضرت فرمودند که موجب اسلام تو چه چیز گردید عرض نمودم که قول حق تعالی
مَا کُنْتَ تَدْرِیْ مَا الْکِتَابُ وَلَا الْاِیْمَانُ وَلٰکِنْ
جَعَلْنَاهُ نُوْرًا نَهْدِیْ بِهٖ مَنْ نَشَاءُ یعنی تو نمیدانستی که کتاب چه
چیز است و ایمان کدام است لیکن گردانیده ایم ما ایمان را نوری که بآن هدایت میکنیم
هر کس را که میخواهیم حضرت صادق علیه السلام فرمودند که تحقیق که ترا حق تعالی

هدایت کرده بجا آن سه مرتبه فرمودند اللهم اهده و گفتند سوال کن از آنچه خواهی پس
من عرض نمودم که پدر من و اهلبیت من بر دین نصرانیه اند و مادر من چشم ندارد و من
میان ایشان میمانم و در ظرف ایشان چیز میخورم حضرت فرمودند که آیا ایشان گوشت خوک
میخورند گفتم که میخورند و نه مس میکنند حضرت فرمودند پس باکی نیست پس ملاحظه حال
مادرت کن و با او نیکی کن و وقتیکه بمیرد خود متکفل امور کفن و دفن او شو و کار او به دیگری
مگذار پس من چون بکوفه آمدم با مادر خود مهربانی میکردم و طعام او را میخورانیدم
و شپش از جامه و سر او میچیدم و دیگر همه خدمت او میکردم پس مادرم روزی بمن گفت
که موجب این چیست که وقتیکه بر دین ما بودی با من این نوع سلوک نمیکردی
و الحال که مسلمان شده خدمت من میکنی گفتم شخصی از اولاد پیغمبر مرا باین امر فرموده
گفت ای پسر این شخص پیغمبر خواهد بود گفتم نه بلکه فرزند پیغمبر است پس مادرم گفت
که ای فرزند این پیغمبر است زیرا که آنچه با آن ترا امر فرموده از وصیتهای پیغمبران است
پس من گفتم ای مادر من بعد پیغمبری پیغمبری نخواهد بود ولیکن این فرزند پیغمبر
است پس مادرم گفت که ای فرزند دین تو بهترین دینهاست دین خود را تعلیم
من کن پس من طریقه اسلام را تعلیم او کردم پس مسلمان شد و نماز را یاد او دادم
و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را بجا آورد و در اثنای شب او را مرضی عارض
شد مرا طلبید و گفت آنچه تعلیم من کردی بار دیگر بگو من مرتبه دیگر گفتم باسلام
اقرار نمود پس برحمت حق تعالی واصل گردید پس چون صبح شد مسلمانان او را غسل

داوند و من براو نماز گذاردم و در قبر گذاشتم و در حدیث دیگر منقول است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نزد جوانی حاضر شدند در وقت مردن و با و گفتند
که بگو لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه و او را زبانش بند شده بود و نتوانست گفت حضرت
پرسیدند از زنیکه بر بالینش نشسته بود که این مادر دارد گفت من مادر اویم فرمود که با او
غضبناکی گفت شش سال است که با و سخن نگفتم فرمودند که از و راضی شو گفت راضی
شدم پس حضرت با نجوان گفت بگو لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه زبانش گشوده شده بود و
گفت پس حضرت از و پرسیدند که چه چیزی می بینی گفت مرد سیاهی بدروی دیدم بوی
جامه چرکین را می بینم که نزدیک من است و گلوی مرا گرفته بود حضرت فرمود که بگو
یا مَن یَقبَلُ الیَسیرَ وَ یَعفُوا مِنَ الکَثیرِ اِقبَل مِنَ الیَسیرِ وَاعفُ
عَنِّی الکَثیرَ اِنَّکَ لَغَفُورُ الرَّحیم چون آنجوان این دعا
بخواند حضرت فرمود که چه چیزی می بینی گفت مرد سفید روی خوشبوی جامه را
می بینم که نزدیک من است و آنمرد سیاه را می بینم که میرود فرمود که بار دیگر این دعا
بخوان چون خواند حضرت فرمود که چه چیزی می بینی گفت آن سیاه را نمی بینم و سفید را می بینم
که نزدیک منست اینرا گفت و فوت شد لقمان بن بشیر از حدیث مرفوع بحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم روایت کرده که اصحاب رقیم سه کس بودند که از شهر
بیرون آمدند بجهة بعضی از حوایج خود باران ایشان را گرفت پناه بغاری بردند چون باندرون
غار رفتند سنگی عظیم بر در غار افتاده و راه بیرون مسدود ساخت ایشان مضطر و

ملجا شدند و با خود گفتند که طریقی موجب فتح این باب نشود جز اخلاص و تضرع
و زاری بحضرت باری نیست صلاح آنست که هر یک عملی صالح که کرده باشیم
شفیع خود آوریم شاید که حق تعالی ما را ازین خلاصی بخشد پس یکی از ایشان
گفت خداوندا تو عالمی که من مزدوری چند داشتم که از برای من کار میکردند یک
مردی از پیشین آمد او را گفتم که تو نیز کار کن و مزد ستان چون شام شد هر
را مزدی دادم یکی گفت او نیمروز آمده مزد من و او را یکسان میدهی گفتم با
من ترا چه کار تو مزد خود بستان او در خشم شد و مزد نگرفت و برفت و من
آنچه مزدوری بود بچه گاوی خریدم و در میان رمه گاو خود رها کردم و از و
بچه ها تولد شد و بعد از مدت طویل امروز باز آمد ضعیف و نحیف و بی برگ
و نوا شده مرا گفت که مرا بر تو حقی است گفتم چیست گفت من آن مزدورم که
مزدوری خود را از تو نگرفتم من دست وی گرفتم و بصحرا برده گفتم
که این گله گاو همه از دست از نتاج وجه مزدوری تو بهم رسیده پس همه را بوی
تسلیم کردم خدایا گر میدانی که اینرا برای رضای تو کردم ما را ازین خلاصی بخش
فی الحال ثلث حصه آن غار روا شد دیگری گفت خداوندا سالی قحط بود زنی جمیله نزد من آمد
که گندم خرد من گفتم که مراد من حاصل کن تا گندم بتو دهم وگرنه باز گردد زن ابا کرد و رفت
باز از غایت اضطرار و عجز نزد من آمد و گفت ای مرد بر من و بر عیال من که از گرسنگی همه هلاک
شویم من همان سخن گفتم این نوبت نیز امتناع کرد نوبت سیوم بیامد بطاقت گشته از غایت

گرسنگی راضی شد من او را آنجا نه بردم خواستم که با او مقاربت کنم لرزه بر وی افتاد

گفتم چه حال داری گفت از خدا میترسم من با خود گفتم چه حال داری که ای نفس ظالم این

زن در حال ضرورت از خدا میترسد و تو با وجود چندین نعمت اندیشه عذاب او نمیکنی پس

از پیش وی برخاستم و زیاده از آنچه میخواست زیاده از آنچه بوی دادم و رها کردم بار خدایا

اگر این کار محض از برای تو کردم ازین تنگنای گشادگی بخش فی الحال یک حصه دیگر آن سنگ

از غار جدا شد مرد سوم گفت خداوندا ما را مادری و پدری بود و من گوسفندان داشتم

نماز شام قدری شیر نزد ایشان بردم ایشان خفته بودند نخواستم که ایشان را بیدار کنم

بر بالین ایشان نشستم و گوسفندان را ضایع گذاشتم و با ایشان مشغول بودم

و همچنان ظرف شیر در دست داشتم تا روز شد ایشان بیدار شدند و من ایشان

را شیر دادم بخوردند بار خدایا اگر این کار از برای رضای تو کردم ما را ازین گرفتاری

رهائی ده فی الحال سنگ تمام از غار جدا شد ایشان بیرون آمدند پوشیده نماند

که هرگاه کلام منجر شد بذکر حقوق والدین و اقربایش چندان غرابت ندارد و اگر مجملی از

حقوق زن و شوهر و آقا و بنده بیان شود سیما نظر باینکه گوش اکثر را در آن ایمائی

ازین قبیل حرفها نرسیده و با وجودیکه عام البلوی است جناب حق سبحانه تعالی

میفرماید وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ یعنی معاشرت کنید با زنان قسمی که

حق تعالی بآن امر نموده و در جای دیگر میفرماید وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ

بِالْمَعْرُوفِ یعنی برای زنانست بر مردان مثل چیزیکه برای مردانست بر زنان از

حقوق زن و شوهر پس ظاهر شد که بعضی از حقوق زن بر شوهر واجبست و
بعضی از حقوق شوهر بر زن چنانچه که محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر ع
منقول است که زنی آمد بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفت
یا رسول الله چیست حق شوهر بر زن فرمود که لازمست اطاعت شوهر بکند
و نافرمانی او نکند و از خانه بی رخصت او تصدق نکند و روزه سنت بی رخصت
او ندارد و هر وقت که اراده نزدیکی او کند مضایقه اگر بر پشت پالان شتر
باشد و از خانه شوهر بی رخصت بدر رود و ملائکه زمین و آسمان و ملائکه غضب
و رحمت همه او را لعنت کنند تا بخانه برگردد و گفت یا رسول الله حق که بر مرد
عظیم تر است فرمود که حق پدر که حق بر زن از همه عظیم تر است فرمود
که حق شوهر پرسید که من شوهر القادر حق ندارم که او بر من دارد فرمود که از
صد یکی آن زن گفت قسم میخورم بآن خدائیکه ترا بحقیقت فرستاده
که هرگز شوهر نکنم و ایضا حضرت سید المرسلین فرمودند که جایز نیست که آدم آدم
را سجده کند و الا امور میشد زن بسجده شوهر خود از بزرگی حقی که شوهر بر زن
دارد چنانچه در بعضی کتب معتمده مسطور است که مردی از انصار در زمان
حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله بسفری رفت و از زن خود عهد گرفت
که تا زمان مراجعت او از خانه بیرون نرود و از قضا پدر آن زن بیمار شد کس
بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرستاد و معروض داشت

که شوهرم بسفر رفته و از من عهد گرفته است که تا آمدن او از خانه بیرون نروم
اکنون پدرم مریض شده آیا مرخص میسازید که بعیادت او روم آنحضرت
فرمودند که در خانه خود بنشین و اطاعت شوهر خود کن پس پدرش وفات یافت
دیگر بار بخدمت آنسرور کس فرستاد جهت نماز گذاردن رخصت خواست
باز آنحضرت فرمودند که در خانه خود بنشین و فرمان شوهر خود ببر چون
میت را دفن کردند حضرت سید المرسلین صلعم کس نزد آن زن صالحه نیکوسیر
فرستاد پیغام داد حق تعالی ببرکت اطاعتی که شوهر خود را کردی ترا و پدر
ترا آمرزید و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که حق زن بر شوهر
آنست که شکمش را سیر کند و بدنش را بپوشاند و اگر بدی کند او را ببخشد و عفو کند
و هر سه روز یکمرتبه گوشت برای او بیارد و رنگ مانند حنا و وسمه هر شش ماه
یک بار باو بدهد و در هر سالی چهار جامه اش بدهد دو از برای زمستان
و دو از برای تابستان باید که خانه اش خالی نگذارد از روغن برای مالیدن
سر و از سرکه و زیت و روزی یک من کهنه قوت باو بدهد و میوه‌ها که همه کس
بخورند باو بخوراند در عیدها زیاده از اوقات دیگر خوردنی برای او بگیرد و از
حضرت صادق علیه السلام منقول است بترسید از خدا در حق دو ضعیف
یتیمان و زنان بدانکه از جمله حقوق زن بر مرد آنست که هر چهار ماه یک مرتبه
با او جماع کند اگر حاضر باشد و عذری نداشته باشد و این واجبست و اگر

چند زن داشته باشند و پیش یک زن یک شب بخوابد واجب است که پیش هر زنی
از چهار شب یک شب بخوابد خواه یک زن داشته باشند و خواه زیاده و این
احوط است شیخ شهید ثانی علیه الرحمه در مسالک گفته که جناب سید المرسلین
۳ میان زنان خود قسمت میکرد یعنی پیش هر یک در شبی میخوابید تا اینکه در مرض
وفات هم حضرت اینقدر ترک نفرمود و حضرت را در آن حال بر میداشتند و
پیش هر زنیکه نوبت او بود حضرت را میرسانیدند و جناب سید المرسلین
صلی الله علیه و آله میفرمودند که خدایا قسمت لیالی که در اختیار منست آن را بجا
می آرم و تو دانا تری بآنچه که من مالک آن نیستم یعنی من نمیتوانم که میل
قلبی را بسته بهمه زنان مساوی کنم و در قسمه اینقدر واجب است که در یک جا با زن
بخوابید و اکثر اوقات رو را بطرف او متوجه دارند که در ظاهر خبر معلوم
نشود و در هر شب قسمت جماع کردن ضرور نیست بلکه جماع در هر چهار ماه یک بار
واجب میشود چنانچه دانستی و باید که این مراعات قسمت در شب بعمل آید
و در روز و شب نوبته بنابر مشهور نیست که پیش صاحب نوبت قیلوله کند
و شیخ گفته که روز و شب نوبت مثل شب نوبته مخصوص صاحب نوبت است
و در کنیز و متعه اینها واجب نیست اما بهتر آنست که کنیزیکه داشته باشد با خود
رفع شهوت او بکند یا او را بشوهر بدهد و در بعضی اخبار وارد شده است
که اگر چنین نکند و آنها زنا کنند گناهش بر او است و مشهور میان علما آنست

که اگر کسی زنی داشته باشد و زنی دیگر بخواهد اگر باکره است تا هفت شب مخصوص اوست و اگر غیر باکره است تا سه شب و در حدیث معتبر منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که ظلم کند بر زنی که مهر او ندهد او نزد خدا زناکار است و حق تعالی در قیامت باو خطاب فرماید که من کنیز خود را در عقد تو در آورده ام بر مهری و پیمانی تو وفا به پیمان من نکردی و بر کنیز من ستم کردی پس از حسنات او بگیرند و در عوض مهر بان زن بدهند و اگر حسنه اش تمام شود او را امر کنند که بجهنم برند در حدیث معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بندگان خود بخورانید آنچه خود میخورید و بایشان بپوشانید آنچه خود میپوشید و از حضرت رسول ص منقول است که پیوسته جبرئیل مرا وصیت میکرد در باب غلام و کنیز تا آنکه گمان کردم که حدی برای ایشان مقرر خواهد کرد که چون بان حد برسند آزاد شوند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که بنده که مومن باشد چون هفت سال خدمت کند آزاد میشود و بعد از آن خدمت فرمودن او حلال نیست و علما عمل کرده اند این حدیث را بر اینکه سنت موکده است که بعد از هفت سال او را آزاد کنند و در حدیث معتبر منقول است که از حضرت امام علی نقی علیه السلام پرسیدند که بنده فرمان صاحبش را نبرد آیا حلال است زدن او فرمودند اگر موافق طبیعت نگهدار و گرنه بفروشش و رها کن و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که در تادیب اطفال و غلامان و کنیزکان

از بیم تازیانه یا نشستن شتر مزنید و انهم برفق و همواری و بسند صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منقول است که اول کسی که داخل بهشت میشود شهید است و غلامیکه عبادت کند
پروردگارش را و خیرخواه آقای خود باشد و مرد عیالواری که از حرام و شبهه
عفت ورزد و در روایت دیگر از حضرت رسول الله علیه و سلم منقول است
که آنحضرت باصحاب خود میفرمودند که میخواهید خبر دهم شما را به بدترین مردم
گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود کسی که تنها سفر کند و عطای خود را
از مردم منع کند و غلام را بزند و در حدیث صحیح از حضرت امام باقر علیه السلام منقول
است که چهار صفت است که در هر که باشد حقتعالی او را می آمرزد و ساکن میگرداند
در اعلای علیین در اعلای غرفهای شرف کسی که پناه دهد یتیمی را و متوجه احوال
او گردد و از برای او بمنزله پدر مهربان باشد و کسی که رحم کند بر ضعیفان و اعانت
ایشان نماید و کسیکه مال خود را صرف پدر و مادر نماید و با ایشان مدارا کند
و احسان نماید و ایشان را آزرده نکند و کسیکه تندی و سفاهت با بنده خود نکند
و او را یاری نماید بر خدماتیکه باو میفرماید و کاریکه بر او دشوار باشد باو نفرماید
و در احادیث معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که
بنده آزاد کند حق تعالی هر عضوی از آن بنده عضوی از او از آتش جهنم آزاد گرداند و مرویست
که حضرت رسول خدا در مسجد تنها نماز میگذارد و زن اعرابیه بیاید و اقتدا بآنحضرت
کرد چون آیه وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ

لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ رسید آن زن نعره زد و بیهوش شد
و بیفتاد چون حضرت رسول صلعم نماز را تمام کردند و احتمال انتباه نمودند فرمودند
تا آب بر روی وی زدند با خود آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله هر عضوی
از اعضای من هفت قسم شد بهر دری از درهای هفتگانه دوزخ حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمودند چنین است مراد آنست که هر فرقه از مکلفان را بر دری از درهای
دوزخ عذاب کنند بر قدر کردار ایشان آن زن گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله
من هفت بنده دارم و بغیر ازین چیزی ندارم ترا گواه گرفتم که همه را آزاد کردم
هر یکی را برای خلاصی درهای دوزخ جبرئیل نازل شد و گفت که یا رسول الله صلی الله
علیه و آله بشارت ده این زن را که حق تعالی همه درهای دوزخ بر تو حرام کرد و درهای
بهشت بر تو بگشاد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مستحب است که در شب
عرفه و روز عرفه سجدة القرب چو بید باز اکردن و تصدق دادن به واعظ و نصایح
که تاریخ پنجم شهر ربیع الثانی متضمن ترغیب دعا و مجلبی از آداب آن و بیان
اتصاف خرق عادات و فصل میان کرامت و استدراج و نهی از رجوع نمودن بفقهاء جاهل
کنند و استدراج نموده بر نهجیکه در کتب عقائد و غیر مسطور است در تاریخ هجری بباید دانست که از
جمله امور یکه اجل را در تاخیر می اندازد دعاست و هر چند قبل ازین پاره از ترغیبات
دعا و مجلبی از آنچه بآن تعلق دارد بمنصه ظهور رسیده لیکن چون بگوش اکثر خاص
نرسیده و بآنها که رسیده بسبب تمادی ایام از خاطر محو گشته لهذا بخاطر فاتر رسید

که امروز باز بطرز دیگر انمی طلب را موذی سازد که خالی از زفاوات جدیده نیست در
کتاب کافی از امام موسی کاظم منقول است که بر شما باد بدعا کردن بدرستیکه
دعا از حق تعالی کردن وطلب انجاح حاجات خود نمودن رد میکند بلا را وحال
اینکه تقدیر نزول آن بلا شده باشد پس چون بنده چند ادعا میکند حق تعالی آن بلا را
از وقوع میکند و هم دران کتاب از عبد الله بن سنان منقول است که گفت شنیدم
از جناب صادق ع که دعا رد میکند قضا را هرچند آن قضا محکم شده باشد پس
باید در دعا اکثار کنی که دعا کلید رحمت الهیست وموجب روا شدن جمیع حاجاتست
و نمیتوان رسید بانچه که پیش حق تعالی است مگر بدعا و هر دروازه که بسیار زدی
و درکوبی البته بروی تو آن در کشوده میشود و هم درآن کتاب از میسر بن عبد العزیز
منقول است که گفت جناب صادق علیه السلام فرمودند که ای میسر دعا کن و مگو
هرچه شدنیست در لوح محفوظ ثبت گردیده بدرستیکه پیش حق تعالی منزلتی است که
بآن منزلت نمیرسی مگر بدعا و سوال کردن و بدرستیکه اگر بنده دهن خود را بند کند
و سوال نکند باو چیزی نمیدهند پس سوال کن تا عطا کنند ای میسر نیست دری که از را
بکوبند مگر اینکه قریب است که آن در گشاده شود مولانا صالح درین مقام کلامی گفته که حاصل
آن اینست که چون بعضی از مبتدعه درباب دعا اشکال کرده اند باینکه چونکه علم
الهی تعلق بجمیع چیز گرفته و او میداند که زید در فلان روز خواهد مرد و فلان روز
بیمار خواهد گردید و امثال آن پس تخلف از علم حق تعالی محال باشد و الا لازم آید جهل حق تع

و هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس فائده دعا چه باشد لهذا کلام معصوم علیه السلام که مسطور شد
متضمن رد ایشان واقع شده بدو وجه یکی اینکه دعا فی نفسه عبادت است و موجب قرب حق تعالیست
که باعث تقدیم و تأخیر حق تعالی مقتضای شود دویم اینکه بعضی از کائنات در تقدیر
حق تعالی مشروط واقع شده اند بشروطی که هرگاه آن شروط متحقق شود مشروط واقع شود
مثلا ممکن است که عمر زید در تقدیر حق تعالی با وجود عدم صدقه و صله رحم و دعا سی
سال باشد و اگر مقرون از این شروط باشد چهل سال پس دعا کردن البته خوب باشد از این
شبهه وارد نشود و بر مذهب کسانیکه غیر حق تعالی کسی را فاعل نمیدانند چه در این صورت
دعا کردن مثل سائر افعال در اختیار مکلف نخواهد بود و انتهی محصل کلامه و تفصیل مقام این است
که درین شبهه نیست که حق تعالی عالم است بجمیع کائنات علی ما هی علیه و میداند که کدام امر
مشروط است و کدام غیر مشروط و میداند که کدام مشروط شرط آن یافته خواهد شد و کدام
مشروط است که شرط آن یافته نخواهد شد مثلا میداند عمر زید اگر مقارن دعا و صدقه
و صله رحم واقع شود چهل سال ممتد خواهد گردید و هم میداند تحقق این شروط و عدم آنرا لیکن
اینقدر باید دانست که این علم الهی ظل کائنات است و حکایت محضه است برای کائنات
و این علم را علم انفعالی میگویند و نظیر این علم نظیر تصویر زید است مثلا که مصور زید را دیده مطابق
آنچه که هیکل مخصوص اوست کشیده غایت الامر این است که این تصویر بحسب وجود
متاخر است و علم الهی مقدم است بر وجود معلومات پس چنانچه این تصویر مطلق دخل ندارد
در قبح و حسن زید بلکه زید موجب حسن و قبح تصویر شده همچنین علم الهی مطلق دخل ندارد

و بر وجود معلومات بر وجه مخصوص بلکه امر بالعکس است و هرگاه که این دانسته شد
پس چونکه بنا بر مذهب حق عباد خالق بالاختیار افعال خود اند البته تکلیف دعا و غیره
احکام شرعیه بایشان کردن مستحسن باشد چه علم کذائی فعل اصلا از اختیار بیرون نمیرود
چنانچه که عدم امکان اختیار بعد از وقوع فعل مضر و اختیاری بودن آن فعل
نمیکند و نمیتواند شد که حق تعالی بحسب علم ازلی خود دانسته باشد که تکلیف شارع
بندگان را مثل دعا و صدقه و صله رحم باعث خواهد شد اکثری از مردمان را بر
واقع ساختن صدقه و دعا و صله رحم معهذا چونکه لطف بر حق تعالی واجبست
امر تکلیف این چیزها شارع کرده باشند تا این شروط مزید عمر و نعمت را واقع سازند
و عمر ایشان زیاده شود و اما بنا بر مذهب کسانیکه بندگان را فاعل فعل خود نمیدانند
بعضی از اشکال بغایت اشکالست کما لا یخفی و هم در کتاب کافی بسند صحیح از امام
محمد باقر علیه السلام منقول است که فرمودند که جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید
إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ
دَاخِرِينَ یعنی آنها که استکبار و گردن کشی مینمایند از عبادت من زود است
که داخل خواهد گردید در حالت خواری فرمودند که مراد ازین عبادت دعاست و دعا بهترین
عبادات است و فرمودند که مراد از اواه در قول حق سبحانه و تعالی ان ابراهیم
لاواه حلیم دعا کننده است و هم دران کتاب از جناب صادق علیه السلام
ماثور است که فرمودند بر تو وای اسباط بن سالم دعا کردن پس بدرستیکه

دعا موجب استغفار جمیع دردهاست و هم از آنحضرت منقول است که بنده دست خود را
برای حاجت که پیش حق تعالی بلند میکند حق تعالی شرم می آید که دست او را از
فضل رحمت خود خالی کند و پس وقتیکه یکی از شما دست خود را بر داشته دعا کند
پس باید بآن دستها سر و روی خود را مسح نماید و هم از آنحضرت منقول است که وقتیکه
خواهید دریافت نمایید که بلاییکه نازل شده بطول خواهد کشید یا بسرعت برطرف
خواهد گردید پس باید نگاه کنند اگر صاحب بلا ملهم شده باشد بدعا کردن بدانید که بلا زود
برطرف خواهد شد و هم از آنحضرت منقول است و هم از آنحضرت منقول است که کسی که در
اکثر اوقات بدرگاه جناب حق تعالی دعا می کرده باشد دعای او نزدیک نزول
بلا مستجاب میشود و فرشتگان میگویند که ما آواز او را میشناسیم مگذارید که بالای آسمان
رود و کسی که پیش نزول بلا دعا نمیکرده باشد دعای او در وقت بلا مستجاب
نمیشود و فرشتگان میگویند که ما این آواز را نمیشناسیم و هم از آنحضرت منقول است
که فرمودند که وقتیکه دعا کنی باید چنان یقین کن که حاجت تو بر آمده و هم از آنحضرت
منقول است که فرمودند حق تعالی قبول نمیکند دعای کسی را که بدون حضور قلب دعا
کند پس باید که وقتیکه دعا کنی اول خود را متوجه دار و چنان دعا کن که حق تعالی
از غایت رافت و رحمت خود دعای ترا مستجاب کرده بنده و حاجت ترا روا کرده
و هم از آنحضرت منقول است که حق تعالی میداند جمیع مرادات بندگان خود را لیکن
دوست میدارد که بنده او حاجات خود را مفصلا عرض نماید و نام حاجت را ذکر سازد

پوشیده نماند که امثال این احادیث و احادیث دیگر اند که دلالت میکنند بر بسیاری از شروط استجابت دعا و بعضی از آنها در بعضی ایام گذاشته بعرض رسانید پس اکثر اوقات که اثر اجابت ظاهر نمیشود غالبا بسبب اخلال یکی از این شروط خواهد بود و هم از جمله اسباب عدم اجابت دعا عدم مصلحت بنده است در روا کردن حاجت او و در حقیقت این عین اجابت است نه عدم انجاح حاجت او چه بنده که حاجتی را از حق تعالی میطلبد حاجت من حیث هی مطلوب نیست بلکه از آن جهت این میطلبد که میداند که آن حاجت متضمن مصلحت او است پس هرگاه در نفس الامر مصلحت در آن نباشد بلکه در عدم آن باشد در حقیقت مراد او در عدم انجاح حاجت او خواهد بود نه در حاجت او و بالجمله انسان باید در جمیع حاجات رجوع بحق تعالی نماید و از او در باب انجاح خود مسئلت نماید و شروط و آداب دعا آنچه از شارع بیان آن شده همه را مراعات نماید پس اگر برفق خواستن او حق تعالی حاجت او را روا کرد فبها و الا باید دلتنگ نشود و از دعا کردن باز نه ایستد که در دعا کردن اجر عظیم است و در تاخیر ظهور اثر اجابت حق تعالی را مصلحتهاست پس اکثری از برادران ایمانی که از دعا کردن و از خواندن ادعیه ماثوره مثل دعای صحیفه و مصباح و غیره اعراض نموده رجوع میکنند باصحاب بدعت و ضلالت وجهی نداشته باشد و گویا که بگوش ایشان نرسیده است آنچه که از جناب صادق علیه السلام منقول است که فرمودند مصاحبت مکنید با اهل بدعت و با ایشان همنشینی مکنید و الا پیش حق تعالی در جمله آنها محسوب خواهد شد فانّ المراد

عَلیٰ دِینِ خَلِیلِهِ وَقَرِینَةٍ پس اگر کسی در معذرت خود در این باب چنین بگوید که ما در رجوع
کردن با مثال چنین کسان معذوریم چه با بسیار دعاهای ماثوره را برای حاجات خود
میخوانیم و مطلقا اثر آن ظاهر نمیشود بخلاف اینکه چون رجوع میکنیم باینها که شما اینها را اهل
بدعت میدانید چه در اینصورت حاجت ما روا میشود و آنچه که باین اینها خبر میدهند
مطابق واقع میگردد و ما خبردار میشویم و پیش از وقوع آن تدارک آن میکنیم ما جواب
گفت که اول مجملی از احوال کرامات و خرق عادات را در این مقام بیان میکنیم و بعد از آن
آنچه که حرف حق باشد بعرض میرسانیم پس باید دانست که ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغة گفته که ما انکار نمیکنیم این را که در بعضی از افراد بشر اشخاصی باشند
که از غیب خبر دهند كُلُّ ذٰلِكَ مُسْتَنَدٌ اِلَى الْبَارِي سُبْحَانَهُ
بِاِقْدَارِهِ وَتَمْكِينِهِ وَتَهْيِئَةِ اَسْبَابِهِ پس اگر خبر دهنده مدعی نبوت
باشد نخواهد بود این مگر باذن حق تعالی و بفضل او تا بندگان باین استدلال نمایند بر حقیقت
و صدق مدعی نبوت و جایز نیست که حق تعالی شخصی را که کاذب باشد در دعوی نبوت
متمکن سازد در اخبار از غیب بطریق السحر وَتَسْخِيرِ الْكَوَاكِبِ وَ
الطِّلِسْمَاتِ وَلَا بِالْقِيَافَةِ زیرا که در اینصورت لازم می آید اغوای بشر و آن جرح
جایز نیست و هرگاه مخبر از غیب مدعی نبوت نباشد پس باید دید که او از جمله صلحا و ابرار
است یا نه در صورت اولی از جمله کرامت او محسوب خواهد شد که حق تعالی
فضیلت او را بر دیگران ظاهر گردانیده و او را از آنها امتیاز بخشید وَكَمَا فِي حَقِّ

علی علیه السلام و او اگر از جمله صلحا باشد این اخبار از جمله سحر و کهانت و امثال ان خواهد بود
و همچنین ملا جامی در نفحات گفته که ظهور فعل خارق عادات از مدعی الوهیت درست است
چنانچه که از فرعون زیرا که با وجود دعوی الوهیت خرق عادات از و بظهور میرسید
و از مدعی نبوت بر تقدیر وقوع حصول معارضه در ان وقت واجب خواهد بود و گفته
که ظهور خارق عادت از مدعی کرامت اختلافیست و همچنین از مدعی سحر و تسخیر
و شیاطین اما ظهور خوارق عادات از انها یکه به هیچ دعوی ادعا نکنند پس باید دید
که انها صالح و مرضی نزدیک خدا هستند یا نیست نزد اول از قبیل کرامات اولیا
خواهد بود و غیر از معتزله همه بان قائل شده اند و ثانی یعنی ظهور خوارق عادات بر دست
کسیکه مردود درگاه الهی باشند مسمی است باستدراج است انتهی کلامه و مراد از استدراج
اینست که حق تعالی بنده را چون می بیند که قابلیت هدایت ندارد و او را در ضلالتی
که دارد وا میگذارد و موافق تمنای دلی او امور را بظهور میرساند تا او زیاده تر
غافل شود پس یک دفعه چنان انتقام از و کشد که به هیچ صورت نجات از ان حاصل
نباشد پس از ینجا ظاهر میشود که نزدیک همه مخالف و موافق و صاحبان کشف
و شهود جائزست که حق تعالی بر دست دشمنان خود خوارق عادات را ظاهر سازد
و از ینجاست که مردمان خرق عادات از بیراگیها و اتیت ها و برهمنان سند نقل میکنند
اضعاف انچه که از مسلمانان نقل میکنند پس خرق عادات بدون پیروی ائمه دین
علیه السلام از قبیل استدراج باشد و محل اعتماد نیست و اعتبار نیابد کرامت

واستدراج نیست مگر صلاح فاعل خارق عادت و عدم آن و هرگاه این مقدمه تمهید یافت
پس بدانند پس که صاحب خارق عادت خالی ازین نیست که یا اینها خبر از غیب میدهد
چنانچه که ضابطه اهل نجوم و اهل رمل و مجذوب و امثال اینهاست با اینکه از بشت اثر
در کائنات خارق عادات میکند مثل اینکه آب را شیر میکند و آدم بیفرزند را فرزندی بخشد
و فقیر را متمول میسازد و متمول را فقیر میگرداند و امثال اینکه و با اینکه هیچ کدام را
در حقیقت واقع نمیسازد بلکه از قبیل سرعت دستی و شعبده و کلام محال از وی بظهور
می آید و عوام می پندارند که صاحب خارق عادت است اما قسم اول که خبر از
غیب تنها میدهند و حاکی محض است یعنی انچه که شده نیست و یا شده است
حکایت آن میکند فی اینکه در آن از وی امری باشد پس بتقدیر وقوع آن اگر از
صلاح و سداد وست و پا از جاده شریعت بیرون نمیگذارد و در عبادات
و معاملات تاسی بجناب ائمه معصومین علیهم السلام میکند و انچه متواتر و امثال
آن از جناب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بما رسیده و دقیقه
از دقایق آن مرعی نمیگذارد خواهیم گفت که از کرامات اوست لیکن بخاطر
ندارم که کسی از علمای دین و پیروان ائمه طاهرین که بخدمت جناب ائمه نرسیده باشد
چنین حرفها از ایشان بظهور رسیده باشد آری بعضی از اصحاب ائمه مثل میثم
تمار و رشید هجری و سلمان و ابوذر بر طبق انچه که از جناب ائمه علیهم السلام
شنیده بودند باکثری از حوادث خبر میدادند و چونکه این اخبار بسبب تعلیم

جناب ائمه دین باد از قبیل علم غیب نباشد چنانچه که در همه وقت اکثری از رؤیای
صادقه که مطابق واقع میشود از قبیل علم غیب نیست واگر انکس از جهت اعتقادات
فاسد المذهب است یا از جهت افعال فاسق است خواهیم گفت که باتفاق
مخالف وموافق او از صاحبان استدراجست ومردود درگاه خدا ورسول
و پس رجوع نمودن باو در باب احتیاج حاجات خود بهیچصورت وجهی ندارد نباشد
اما اولا پس بجهت اینکه حق سبحانه وتعالی میفرماید وَلَا تَرْكَنُوا
إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ
اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ یعنی میلان وعجز مکنید بطرف
آنهاکه بر نفس خود ظلم میکنند والا آتش دوزخ شمارا مس خواهد کرد وغیر از
خدا کسی نیست که در آنصورت نصرت شما نماید ویاری شما کند وثانیا بجهت اینکه
بمقتضای قول علیه السلام لَا تَصْحَبُوا أَهْلَ الْبِدَعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ
فَتَصِيرُوا عِنْدَ اللَّهِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ قال قال رسول الله علیه
وسلم الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ انسان در مذهب جلیس ومصاحب خود
محسوب میشود کو در دین با او مخالفت داشته باشد وثالثا بجهت اینکه چونکه مفروض
است که او حاکی محض است وتبدیل وتغییر در تقدیر حق تعالی نمیتوانند کرد وشک نیست
در اینکه بسیاری از کائنات وحوادث اند که علم آنها پیش وقوع آنها بسته باکثر افراد
مضر است مثل علم بوقت مردن خود وعلم بوقت مردن فرزند خود وامثال

آن پس باز استفسار چنین احوال خوب نباشد و رابعاً جهت اینکه ما می بینیم که اکثر اوقات
صاحب چنین چیزها پریشان احوال و محتاج آنها میباشند که مطلق از امور بنده خبردارند
پس اگر این علم غیب ممکن و مفید بود باید برای صاحب چنین علم از همه بیشتر مفید باشد
و فقیر را چه خوش آمده حکایتی که مابین یکی از متکلمین و منجمی گذشت و آن بنا بر آنچه که در شرح
ابن ابی الحدید معتزلی مسطور است چنین است که متکلمی با منجمی گفت که راهیست که شب و روز
مردمان در آن راه تردد و آمد رفت میکنند و در آن راه و در آن راه چاهها بسیار
نزدیک بهم واقع شده اند و راه آمد و رفت بحیثیتی است که سالک آن راه محتاج است
که بسیار بتامل قدم گذارد و تا میان آن چاهها واقع نشود پس خبر ده مرا که هلاکت
نابینایان در آن راه بیشتر خواهد شد یا هلاکت صاحبان چشم بینا و مفروض است
که شب و روز آن راه از سالکین خالی نمیباشد و در سالکین بسیار نابینا اند و بسیار بینا
منجم گفت که این بدیهیست که هلاکت نابینایان در آن راه بسیار خواهد بود بخلاف
هلاکت بینایان پس متکلم گفت که بنابرین قول شما باطل گردید زیرا که بنا بر زعم شما
صاحبان چشم اهل نجوم اند که نظر میکنند میان کواکب نحس و سعد و میدانند که کدام
وقت برای کدام فعل مضر است و کدام خوب و بر طبق آن عمل میکنند و مثال نابینایان
آنها اند که علم نجوم را نمیدانند و بر طبق آن عمل نمیکنند و اینها اضعاف اضعاف منجمین اند
و مثال راهی که در آن چاهها واقع شده زمانه است که گذشته و میگذرد و مثال چاهها
مصائب و محن این جهانست پس باید که اگر علم شما راست باشد و مفید بود مصائب

ومحن شما در این جهان بسیار کم باشد نسبت بمصایب والام آنها که این علم را نمیدانند

وحال اینکه ما می بینیم که اهل نجوم مثل دیگران پریشان حال و بیمار و صاحبان الام و دردها

ومصائب میباشند بلا وت فی ذلک وطرفه تر اینکه با وجود اینکه صاحب چنین خبر بتقدیر که

باشد با وجود اینکه صاحب چنین خبر بتقدیر که باشد با وجود اینکه حاکی محض است و بر طبق

انچه شنید بست خبر میدهد عوام میپندارند که انچه از زبان این می بر آید موافق آن حق تعالی

میکند وحال اینکه مقدمه بر عکس است پس با این غلطی سالها سال خدمت او میکنند و خوش آمد

او مینمایند تا شاید مهربان شود و موافق خواهش ایشان خبر میدهد و نظر ایشان

در مضمون غفل نظر کسیست که او مصوری را بیند که از پادشاه هر که اسپ میباید

تصویر آن را میکشد اگر اسپ خوبست خوب میکشد و اگر بد است بد میکشد و آنکس را هم

پادشاه وعده عطای اسپ کرده باشد پس او پیش از یافتن نزد مصور مسطور

رود و خواهش امداد کند و التماس او نماید که تصویری در کمال خوبی کشد باین

توقع که بسبب این کشیدن اسپ خوب بدست او خواهد آمد و هم حال چنین کسان

شبیه است بحال اکثری از عوام که بیمار شوند و طبیب ایشان را منع میکند از خوردن

بعضی از غذاها و آنها منت آن طبیب میکنند و میگویند برای خدا مارا پروانگی و اجازت

ده بخوردن این غذا پس اگر او اجازت میدهد خوش میشوند و میدانند که بسبب

اجازت او آن غذا مضرت نخواهد رسانید و اگر اجازت نمیدهد دل تنگ میشوند

و میگویند این طبیب خوب نیست فلان طبیب خوبست که حکم پرهیز نمیکند بالجمله اینها

مضرت غذا و عدم مضرت آن یا مانع گفتن طبیب میدانند و حال اینکه گفتن حکم مانع
حضرت و عدم مضرت غذا است وکافیست در باب اتمام این مطلب و تنبیه صاحبان غفلت
کلام حضرت امیر المومنین صلی الله علیه و آله که در نهج البلاغه مسطور است و کافه علمای
امامیه و اکثری از علمای مخالفین اعتقاد دارند باینکه نهج البلاغه کلام جناب امیر المومنین
است و آن اینست که هرگاه جناب امیر المومنین علیه السلام اراده جنگ خوارج خواستند
که بیرون تشریف برند شخصی از رفیقان آنحضرت که فی الجمله در علم نجوم عادت داشت گفت
ای امیر المومنین ع اگر درین ساعت بیرون می آیی مرا خوف آنست که ظفر بر دشمنان نیابی
حضرت امیر علیه السلام فرمودند که تو گمان آنست که ساعت بد و ساعت نیک را
می شناسی و گمان داری که هرکه در ساعت نیک بیرون رود بدی از او دفع میشود و هرکه
در ساعت بد برود متضرر میشود پس هرکه ترا درین باب تصدیق کند او در حقیقت تکذیب
قرآن نموده و از استعانت حق تعالی مستغنی گشته و هرکه موافق گفته تو عمل کند باید حمد و ستایش
تو کند که تو او را هدایت کردی بساعتیکه موجب انتفاع او گردید نه حمد و ستایش حق تعالی
بعد از آن حضرت امیر بطرف مردمان متوجه شده فرمودند ای مردمان ایاکم
و تعلم النجوم و در دارید نفس خود را از آموختن علم نجوم الا ما یهتدی به
فی بحر او بر اقدر که بسبب آن نشان ستارها در سفر خشکی و تری راه را بشناسید
فَاِنَّهَا تَدعُو اِلَی الکَهَانَةِ وَ الکَاهِن کَالسَّاحِر وَالسَّاحِر
کَالکَافِر وَالکَافِرُ فِی النَّارِ سیرُوا عَلَی اِسمِ اللهِ

بدرستیکه نجوم و علم آن منجر میشود بطرف کهانت و منجم مثل کاهن است و کاهن مثل
کافر است ساحر است و ساحر مثل کافر در جهنم است سیر کنید و روانه شوید
مستعیناً باسم الله و اما قسم ثانی از صاحبان خرق عادات که ادعای
تأثیرات و تصرفات میکنند در کائنات و حوادث روزگار گاهی میگویند که زید را
عمر ده ساله زیاده کردیم و گاهی میگویند که از عمر بکر ده ساله کم کردیم و فلان را
فرزند دادیم و فلان را امیر گردانیدیم و گاهی آب را شیر میکنند و گاهی بر از فلان
اصناف شیر سنا و اطعمه لذیذه و امثال این امور پس بر تقدیر صحت و تسلیم امکان
امثال این امور و جواز انقلاب حقایق میگوئیم که اگر امثال چنین کسان از صلحا و اتقیای
روزگار باشند و از پیروی جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله بیرون نگذاشته باشند
خواهیم گفت که از جمله کرامات است که حق تعالی بر دست او ظاهر ساخته
تا فضیلت او را بر دیگران ظاهر میسازد و لیکن معلوم است که ظهور امثال چنین
امور از دست امثال چنین کسان بسیار نادر و شاذ است و آنچه از کتاب با بو
سایط ثقات رسیده امثال بعضی از چنین امور اکثر اوقات بسبب دعا از جناب
ائمه معصومین علیهم السلام یا هر که در مرتبه ایشان باشد در باب عصمت و طهارت
مثل جناب فاطمه علیها السلام و حضرت مریم و جناب آصف که وصی جناب سلیمان
بود و امثال اینها بظهور پیوسته و پاره از این چیزها از غیر معصوم هم واقع شده
و چندان دوران استبعادی نیست چه مذهب ما این است که کرامات اولیای

خفی است اما ظهور امثال این امور از دست آنها که بت پرست اند و یا معتقد باعتقادات
حقه نیستند و یا منکر ضروری دین و مذهب اند و یا فاسق و فاجر اند بیقین است
که بر تقدیر وقوع از قبیل استدراج خواهد بود پس او را مردود درگاه الهی باید دانست
و از وی اعراض باید نمود و برای نفع عاجل عقاب ابدی را اختیار نباید نمود
و در توضیح این مطلب گفته میشود که دنیا و ما فیها را بمنزله خانه پادشاهی تصور باید نمود
و آنچه در آن انواع مرغوبات و مطلوبات و اصناف منافع است در ملک آن
پادشاه خیال باید نمود پس صاحب دیانت و امانت کسی است که بر هیچی که آن پادشاه
رعیت خود را و ملازمان را اجازت داده باشد در مملوکات او تصرف نماید
گو درینصورت مرغوبات دلی بافراط حصول نپیوندد و تا از خوف مواخذه پادشاه
ایمن باشد و نادان ترین مردمان کسی است که برای طمع عاجل یکی از کارکنان
سرکار را سازش نموده و رشوت داده بدون اجازت پادشاه چیزی را متصرف
شود و از مواخذه او پروا ننماید چه یقین است که درینصورت هرچند مقصود او
حاصل شود لیکن مردود درگاه پادشاه خواهد بود و هر وقتیکه پادشاه مطلع
بر حالت او خواهد گردید بانواع عذاب او را معذب خواهد ساخت
و قبل ازین در توضیح این مطلب مثل دیگر ذکر کرده ایم چونکه در تصریح است
اعاده آن بیفایده نباشد و آن این است که دنیا را بمنزله باغی قرار باید داد
که بانواع فواکه و اشجار و اقسام گلها و ازهار مملو باشد و آقای آن باغ تعالی

خود گفته باشد که هرگاه شما محتاج شوید میوه و گل این باغ بمن عرض نمایید
که من اگر مصلحت خواهم دانست الحاح حاجت شما خواهم کرد و اگر در آن
مفسده خواهد بود بالفعل حاجت شما روا نخواهد شد لیکن عوض آن بعد چند روز
اضعاف آنچه که از من خواسته آید انعام خواهد کرد و اگر بدون اجازت من از
باغ منتفع شدید بالفعل چند مدت برای اتمام حجت از شما در این باب مواخذه نخواهم کرد
و بعد انقضای مدت معهود با نواع عقاب ابدالاباد معاقب خواهم ساخت
پس وای بر غفلت غلامیکه از جهت عدم برآمدن حاجت از آقا عرض حاجت نماید
و سنگی از باغبانی این باغ بنا سازش شود میوه آن باغ را متصرف شود و عذاب
و نکال ابدی را برای خود مهیا سازد و خوشا بحال آن غلامیکه هرگاه گرسنه شود
پیش آقای کریم خود رفته عرض نماید و آقای او بهر قدر که برای او مصلحت داند
باو بدهد و آن غلام از این جهت محبوب آقا شود و آقا عنقریب او را از نعمتهای
ابدیه چنان محظوظ سازد که چشم او روشن شود و دل او خرم ذٰلِكَ
فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ و اگر با وجود این تنبیهات نفس بی صبری
نماید و گوارا شود که منفعت عاجل را بتوقع منافع آجل ترک نماید پس باید
تأمل نماید و بیقین بداند که رجوع دنیا و حصول مقاصد و مطالب این جهان
فانی وابسته هیچ از این چیزها نیست نمی بیند که اکثر با وجود اینکه هیچ چیز از این
چیزها نیست نمی بیند که اکثر با وجود اینکه هیچ چیز از این چیزها رجوع ندارد چه قسم دنیا

باو رجوع نمود و همچنین سایر اصناف خلایق چه کفار و چه خوارج و چه سنی و چه شیعه
بر وفق تقدیر از دنیا متمتع میشوند خواه منکر خرق عادات باشند و خواه نباشند
تا پادشاه که سفاک عالم بود تا وقتیکه مقدر بود چه قسم تسلط داشت فرعون
و نمرود با وجود دعوی الوهیت و معویه و یزید با وجود عداوت و قتل نمودن اهلبیت
و همچنین عباسیان چه قدر مدت مدید در این دنیا تسلط و پادشاهی نمودند
و هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس آدم را چه لازم است که دین را از برای
دنیا از دست دهد هم بدست می آید و اگر مقدر نیست هرچند چنین شود
دنیا حاصل نمیشود و آخر عاقل چرا با خود تامل نمی نماید که اگر ادعای ایشان
حق است چرا نفس خود را که مقدم تر از همه است هلاک منفعت اقالیم نمیسازند
و چرا خود را در این فلاکت انداخته اند پس اگر کسی بگوید که این بر شما هم
وارد میشود چه اگر دعاهای ماثوره و غیره سبب انجاح حاجات است شما
خود را چرا کامیاب نمیسازید خواهیم گفت که قیاس بسیار غلط کرده ای
و دزدی و خیانت را با طلب صحیح از آقا برابری کردی چه منظور ما این است
که سبب حصول مقصود هم دعاست و هم میشوند که از جمله اسباب
آن سحر و افسون و تسخیر جن و انس و استدراج و امثال اینهاست لیکن فرق
این است که اول مجاز و مامور به است و باقی منهی عنه است چنانکه سبب حصول مقصود
از خانه پادشاه استدعا و التماس از آن پادشاه است و هم سبب است

رشوت دادن بمتصدیان سرکار و دزدی نمودن و خیانت کردن اول
محمود است و ثانی مشئوم که حصول مقصود برای بعضی کسان بطریق اول حاصل
نشود و بطریق ثانی حاصل گردد و حال اینکه معلوم است که در بسیاری از اوقات
دزدی موجب هلاکت دزد میشود و بلی اینکه مالی بدست او افتد در کتاب
عدة الداعی از جناب سید المرسلین منقول است که هیچ مسلمی دعائی نکند مگر اینکه
جناب باریتعالی یکی از سه چیز او را عطا می کند یا دامیکه در آن دعای قطیعه رحم
نباشد یا مراد او حاصل میشود و یا اینکه ثواب جزوی برای او ذخیره کرده
میشود و یا اینکه عوض آن حاجت بدی دیگر حق تعالی از و دفع میکند اما قسم سوم
که کار ایشان تغلیط است و شعبده بازی پس مرغوم فقیر آنست که اکثر شعبده
از بنای روزگار چنین معامله دارند بعضی را کار امینست که ادعا میکنند
که آب را شیر میسازم و بخاوه ان خود میگوید که در شب سبو های شیر اندرون
دریا نگاه دارند چون صبح میشود در مجمع عام سبو های خالی میبرند و زیر آب
میگذارند و عوض آنها سبو های شیر بر داشته می آرند و گاهی خبر میدهند از حوادث
شهر های بعیده که هرگز تحقیق کلام ایشان از حقیقت صدق و کذب ممکن نباشد
و همچنین کلامی مشعر از امور آینده در کمال اجمال میگویند و گریز گاهی برای
خود میگذارند که اگر آن امر وقوع شود آن کلام را مطابق آن میسازند و اگر
نشود بیان مطابق میسازند و عامی بیچاره که فرق از برنا میشنوند گرد و دور مغلطا

می‌افتند و عبث عبث خود را سرگردان میکنند و در نهج البلاغه مسطور است که وقتی
که جناب امیرالمؤمنین ع باراده جنگ خوارج میرفتند شخصی از آنحضرت گفت
که خوارج جسر نهروان را عبور کردند حضرت بعلم امامت فرمودند که چنین نیست
بلکه مقدر شده که اینطرف نهر کشته شوند و ده کس از ایشان نجات نخواهند یافت
و ده کس از شما کشته نخواهند گردید ابن ابی الحدید معتزلی گفته که این خبر از جمله اخبار
است که قریب است که از متواترات باشند و نقل الناس کافة له
و گفته که اخبار غیب دو قسم است یکی اینکه خبر ده مجمل و در ان اعجازی نیست مثل
اینکه شخصی اصحاب خود بگوید که نزدیک است که شما فتح یابید بر این گروه که در مقابل
شما آمده پس اگر اتفاقا مطابق گفته او بظهور آمد قول خود را ترجیح میدهد و میگوید که این
از معجزات و کرامات منست و اگر اصحاب او شکست خوردند کلام خود را تاویل میکنند و میگوید
فتح قریب شده بود و لیکن چونکه نیت شما متغیر گردید از نتیجه منهزم گردیدید و عاقل میفهمد
که این خرق عادت نیست بلکه ضابطه پادشاهان و امرا همین است که در وقت
جنگ رفیقان خود را ازین قبیل کلمات ترغیب و تحریص بر قتال میکنند و قسم دوم
از اخبار غیب خبر مفصل است مثل این خبر جناب امیرالمؤمنین ع که هرگز تاویل ندارد زیرا که
چه آنحضرت در ینمقام در باقی نماندن خوارج و عدم مقتول شدن اصحاب خود
تعیین فرمودند و مطابق انچه که فرمودند بی زیاده و کم بظهور آمد پس معلوم شد
که این از جمله علوم الهی است که بواسطه جناب سید المرسلین بانحضرت رسیده

و قوه بشری قاصر است از ادراک چنین امور و معجزات آنحضرت ازین قبیل بسیار بودند که بیرون از قوه بشری بودند و ازینجاست که بعضی غالی شدند و گفتند که علی ابن ابی طالب بشر نیست بلکه جوهر الهی است چنانکه مسلح را گفتند انهی ما اوردنا نقله و عجیب تر اینست که صاحبان مغالطه عوام غربیان اوعاهای چند میکنند که او مرتبه فوق مرتبه انبیا و اوصیا است بلکه خبر میدهند که فلان زن پسر خواهید زایید یا دختر و چه وقت باران خواهد بارید و در کدام زمین فلان کس خواهد مرد و عوام بیچاره نمیدانند و نمی فهمد که اگر او در کلام خود صادق باشد باید کلام خدا کاذب باشد جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ یعنی نزدیک خداست علم روز قیامت و وقت نازل گردانیدن باران کاوست که میداند که در رحم حیوانات نر است یا ماده و هیچ نفسی نمیداند که در آینده چه افعال از و صادر خواهد شد و هیچ نفسی نمیداند که در کدام زمین خواهد مرد و در شرح ابن الحدید مسطور است که شخصی بخدمت امام موسی کاظم علیه السلام آمد و گفت که من در شب در خواب دیدم که از جناب تو سوال کرده ام که از عمر من چه قدر باقی مانده است و شما در آن وقت در خواب من دست راست خود بلند کرده انگشتان خود را گشاده کرده اید آیا حال من نمیدانم که مراد شما

پنج سال است یا پنج روز یا پنج ماه حضرت فرمودند که هیچ یک که تو خیال کردی
نیست بلکه مراد من این بود که این سوال تو از جمله پنج چیز است که حق تعالی
علم آن را بخود مخصوص گردانیده بالجمله مقصود ازین گفتگو این است که کسی را
که سررشته تعلیم و تعلم از جناب باری بی واسطه یا بواسطه نباشد ادعای چنین امر
از قبیل زندقه خواهد بود و معلوم است که این سررشته منحصر است در اصحاب عصمت و بعضی
از خواص اصحاب ایشان و از صاحبان مسلک می نمائیم و التماس دعا می کنیم که نیت
ما را از برای ما خالص گرداند و مرا باعث نشده باشد بر امثال چنین گفتگو مگر قول النبی
صلی الله علیه و آله اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم
علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله و الله ولی التوفیق موعظ
و نصایح که روز جمعه دوازدهم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد
و یکهجری مشتمل بر حقیقت احوال ملائکه و روح و قبض نمودن ملک الموت آن را خوانده
وَکَانَ مِنْ جُمْلَةِ مَا یَعِظُ بِهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی کُلِّ
جُمُعَةٍ مُخَاطِبًا لِابْنِ آدَمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّهُ یَقُولُ وَ کَانَ
قَدْ اَوْفَیْتَ اَجَلَکَ وَ قَبَضَ الْمَلَکُ رُوحَکَ وَ صِرْتَ اِلَی
قَبْرِکَ وَحِیدًا فَرَدَّ اِلَیْکَ فِیهِ رُوحَکَ وَ اقْتَحَمَ عَلَیْکَ
مَلَکَانِ نَاکِرٌ وَ نَکِیرٌ لِمُسَائَلَتِکَ وَ شَدِیدِ
اِمْتِحَانِکَ یعنی بودند جناب امام زین العابدین علیه السلام که در هر

جمعه در اثنای وعظ ابن آدم را مخاطب ساخته میفرمودند که ای ابن آدم
چنان تصور کن که مدت زندگانی تو بسر رسیده و ملک الموت روح ترا قبض
نموده و تو در حالت تنهای در قبر خود رفته و روح ترا باز در قالب تو در آورده اند
و مرد و فرشته ناکر و نکیر در انجا بر تو داخل شده اند تا از اعتقادات تو سوال نمایند
و ترا بشدید ترین امتحانها امتحان کنند پوشیده نماند که هرگاه منظور از شرح
این حدیث تاسی بجناب معصوم و همین بکلام آنحضرت نیست با کثیر فواید لهذا انجام
رسید که مجملی از حقیقت و احوال ملک عموما و ملک الموت خصوصا و همچنین مجملی
از حقیقت روح و کیفیت قبض نمودن آن که فقره مسطوره متضمن آنست معرض
بیان آرد تا پاره از عظمت قدرت و جلالت شان حق سبحانه و تعالی
و برخی از سوانح عقبی اولی که عنقریب در پیش است در نظر ها هویدا گردد پس
بدانید که نزد یک حکما ملائکه ذوات بی جسد اند که بذات خود ها قایم اند و مثل رنگ و غیره
در بودن خود محتاج باجسام نیستند و طول و عرض و عمق ندارند و در اجسام
تدبیری و تصرفی از ایشان مثل تدبیر و تصرف پادشاه در ممالک خود نیست چه
ذواتیکه متصف اند باین صفات با تصرف و تدبیر کذایی در مصطلح ایشان
نفوس اند نه ملایکه و چون ادله وجود چنین ذوات مجرده مقدوحه است چنانچه
که در محل خود مبین شده و ظواهر اکثر آیات و احادیث دلالت میکند برانکه
ملائکه از قبیل اجسام اند اکثری از متکلمین در تعریف ملائکه گفته اند که اجسام لطیفه اند

بحیثیتکه آنها را حق تعالی قدرت داده است بر متشکل شدن باشکال مختلفه شارح مقاصد
گفته که ملایکه اجسام لطیفه نورانی اند که علم ایشان کامل است و قدرت دارند بر افعال
شاقه از شان آنهاست طاعت و عبادت حق تعالی و مسکن آنها آسمانست
و آنها رسول خدا اند بطرف انبیا و شب و روز در تسبیح حق تعالی اند و نافرمانی
جناب باری نمیکنند و بجا می آرند آنچه را که حق تعالی بآن امر مینماید و بعضی از مت
کلمان اینست که ملائکه و جن و شیاطین بحسب حقیقت نوعیه متحد اند و تفاوت میان آنها
نیست مگر بحسب افعال ایشان پس اگر غیر از افعال خیر و شر صادر نشود ملک است و اگر غیر
از شر چیزی صادر نشود شیطانست و اگر هر دو صادر شود جن است و ازینجاست که حق تعالی
ابلیس را گاهی از جمله ملائکه شمار کرده و گاهی از جن و ظاهر اکثر احادیث بر خلاف این دلالت
دارد و در شرح ابن ابی الحدید مسطور است که در ملائکه نر و ماده نمیباشد و از ایشان فرزند
بهم نمیرسد و نه چیزی میخورند و نه می آشامند و از جن فرزند بهم میرسد و میان آنها نر و ماده
میباشند و میمیرند و شیاطین فرزند بهم میرسانند و نر و ماده میباشند و نمیمیرند تا که ابلیس میمیرد
از جناب امیر المومنین علیه السلام منقول است که جناب سید المرسلین صلی الله علیه
و آله فرمودند که چون خدا آدم و زوجه اش و مار و شیطان را بزمین فرستاد
شیطان با خود لواطه میکرد و ذریت او از خودش بهم رسیدند و در بعضی احادیث
که از حضرت صادق علیه السلام منقول است وارد شده که شیاطین تخم میگذارند
و جوجه بر می آورند و فرزندانش همه نرانند والله یعلم و احوال شمار کردن حق تعالی

ابلیس را گاهی از ملائکه و گاهی از جن و ان شاء الله تعالی در جمله‌های آینده در اثنای بیان آنکه :
ابلیس از جن بوده یا از ملائکه بمعرض تحریر و تقریر خواهد آمد باید دانست که هیچ چیز از
مخلوقات حق تعالی در کثرت ملائکه و کثرت اصناف ایشان نیست در شرح ابن ابی الحدید
از جناب سید المرسلین منقول است که فرمودند اَری مَا لا تَرَوْنَ وَ اَسْمَعُ مَا لا
يَسْمَعُونَ می بینم چیزی را که شما نمی بینید و می شنوم آنچه که شما آن را نمی شنوید اَطَّت
السَّمَاءُ وَحَقَّ لَهَا اَنْ تَئِطَّ بسبب ثقل و گرانباری آسمان صدا میکند
و سزاوار آنست که صدا کند فما فیها موضع شبر الا و فیه ملک
قائم او راکع او ساجد واضع جبهته لله پس نیست در میان
آسمان جایی بقدر یک شبر مگر اینکه در آن موضع فرشته هست که در عبادت حق تعالی
ایستاده و یا در حالت رکوع است و یا در حالت سجده وَاللهِ لَوْ تَعْلَمُونَ
مَا اَعْلَمُ لَضَحِکْتُمْ قَلِیلاً وَ لَبَکَیْتُمْ کَثِیراً قسم بذات حق تعالی
که اگر شما بدانید چیزی را که من می دانم هر آینه شما خنده کم کنید و گریه بسیار نمایید
وَ مَا تَلَذَّذْتُمْ بِالنِّسَاءِ عَلَی الْفُرُشِ و هرگز شما را بسبب خوف حق تعالی
لذت زنان حاصل نشود وَ لَخَرَجْتُمْ اِلَی الْفَلَوَاتِ تَجْأَرُونَ اِلَی اللهِ و هر آینه بطرف
صحرا بیرون میرفتند و از عذاب حق تعالی باو پناه می آوردید حضرت ابو ذر که راوی
حدیث اند میفرمایند که والله که در آن وقت من دوست میداشتم که از قسم درخت
میوه دوم که بریده می شود و قریب باین در کتب امامیه هم مسطور است و در کتاب عین الیقین

از جناب سید المرسلین صلعم منقول است که در کثرت ملایکه زمین فرمودند که هیچ قطره از آسمان

نازل نمیشود مگر اینکه با آن قطره ملکی از ملایکه هست که هر جا که حق تعالی فرموده در آنجا آن را

فرود می آرد و هم درین کتاب مسطور است که در حدیث وارد شده که بقدر ده یک

جن اند و تمام جن و بنی آدم ده یک حیوانات خشکی اند و تمام اینها بقدر ده یک حیوانات

دریا اند و تمام اینها ده یک فرشتگان دریا اند و تمام اینها و هم حصه فرشتگان زمین که

حق تعالی اینها را موکل گردانیده بر زمین و تمام اینها عشر فرشتگان آسمان اول اند

و کل اینها عشر آسمان دویم اند و باین ترتیب تا آسمان هفتم بعد ازان فرمودند

که تمام اینها بسیار کم اند نسبت فرشتگان کرسی و تمام اینها ده یک ملایکه یک پرده

از پردهای الهی که تمام آن پردها بقدر ششصد هزار پرده اند که اگر تمام این زمین و آسمانها

و آنچه که در آنها و میان آنهاست مقابله کنند یکی ازان پردها بسیار اینجا اندک

نماید به نسبت آن پرده نیست جای بقدر یکقدم مگر اینکه دران فرشته هست که در سجده

رفته یا در حالت رکوع است یا ایستاده حق تعالی را عبادت میکند و اوزا او از تسبیح مثل آواز

رعد که تا آن آواز تسبیح حق تعالی میکند بعد ازان فرمودند که تمام این فرشتگان

به نسبت فرشتگانی که در دور عرش اند مثل قطره اند به نسبت دریای شور و عدد اینها را غیر از

خدا کسی نمیداند بعد ازان فرمودند که تمام این فرشتگان لوح محفوظ کرده اسرافیل باشند

و فرشتگان که خود جبرئیل اند نیشوند او از امثال او و فرمانبرداری حق تعالی میکنند و مشغول

عبادت خدا اند یک دیگر را در عبادت سبقت مینمایند از وقتیکه حق تعالی ایشان را آفریده

و گردن کشی نمی نمایند از عبادت جناب باری نه در شب و نه در روز احساس ایشان را احصا
نمیتوان کرد مدت عمر و کیفیت عبادت ایشان را و هم از جناب صادق علیه السلام منقول
است که فرمودند که هیچ خلقی کثرت آن مثل کثرت ملائکه نیست بدرستیکه در هر شب
از آسمان هفتاد هزار فرشته برای طواف خانه کعبه نازل میشوند و تمام شب خانه خدا را طواف
میکنند و چون صبح طالع میشود نزدیک قبر جناب سید المرسلین ص می آیند و سلام میکنند
بعد از آن نزدیک قبر جناب امیر المومنین ع می آیند و سلام میکنند آنحضرت را پس
نزدیک قبر امام حسین علیه السلام می آیند و بر آنحضرت سلام میفرستند و قبل از آنکه
آفتاب طلوع کند بالای آسمان میروند بعد از آن ملائکه روز بعدد هفتاد هزار نازل
میشوند و بدستور ملائکه شب طواف کعبه و زیارت قبر جناب رسول و جناب امیر و جناب
امام حسین علیه السلام نموده بالای آسمان عروج مینمایند در کتاب عین الیقین از
بیهقی مرویست که ابن عباس گفت که روزی جناب سید المرسلین صلعم با جبرئیل در صفی
سفر بود که آسمان منشق گردید پس جبرئیل پیدا شد و هر قدر که نزدیک میرسید میدیدم که باریک
و کوچک میشد پس ملکی دیگر پیدا شد و گفت که ای محمد رب تو ترا سلام میرساند و ترا اختیار
داده است که میان آنکه نبی پادشاه شوی و یا نبی بنده جناب سید المرسلین ع
فرمودند که در آنحالت جبرئیل مرا اشاره کرد که تواضع و فروتنی نما پس من دانستم
که ناصح منست گفتم که من اختیار کردم که نبی و بنده باشم پس آن فرشته بطرف
آسمان پرواز نمود پس من بجبرئیل گفتم که من میخواستم که از حال این ملک از تو سوال کنم لیکن

چون حال ترا مشاهده نمودم فراموشش کردم جبرئیل گفت که این اسرافیل است که از روزیکه
حق تعالی او را خلق کرده چشم خود را از خوف خدا بلند نکرده میان او و پروردگار
هفتاد نور است که اگر نزدیک یکی از آن نور رود و بسوزد و پیش روی او لوح محفوظ است
پس وقتی که حق تعالی اذن میدهد بچیزی در آن لوح نوشته میشود پس اگر آنکار میت
تعلق داشته باشد اسرافیل را بآن امر میکند و اگر بمیکائیل تعلق داشته باشد باو
امر میکند و اگر بعزرائیل تعلق داشته باشد او را بآن امر میکند پس گفتم که ای جبرئیل
تو بر چه چیز موکلی گفت که بر بادها و جنود گفتم که میکائیل بر چه چیز موکل است گفت بر نباتات
و گیاهها گفتم عزرائیل بر کدام امر موکل است گفت که بر قبض کردن نفسها و او
جنوده نمی کند مگر برای قیام ساعت و اینکه مرا دیدی که باریک و مضمحل شده ام از خوف
احوال قیامت است و هم در آن کتاب از امام زین العابدین علیه السلام
منقول است که فرمودند که حق تعالی را ملکی است که او را حزقائیل میناسند هجده هزار
بازو برای پرواز دارد که مابین هر بازو تا بازوی دیگر پانصد ساله راه است پس در خاطر او
گذشت که بالای عرش الهی چیزی دیگر هست یا نه پس جناب الهی هجده هزار
بازوی دیگر بدستور اول باو عطا نمود بعد از آن وحی فرمود که ای ملک این سی و شش
هزار بازو پرواز کن پس ده هزار سال بآن بازوها پرواز نمود و با وجود این یک پایه از پایهای
عرش الهی نرسید پس حقتعالی با بازوهای او و قوت او را مضاعف کرد و بعد
و امر به پرواز او نمود پس سی سال دیگر پرواز نمود باز یک قائمه از قوائم عرش الهی نرسید

پس حق تعالی بال بازوهای او و قوت او را مضاعف کرد دیده امر پرواز او نمود پس و سی سال دیگر پرواز نمود پس در آنوقت جناب باری باو وحی نمود که ای ملک اگر تا وقت صور دمیدن با این جثه و قوت پرواز نمایی باساق عرش من نخواهی رسید پس در آنوقت او گفت سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى یعنی پاکیزگی یاد میکنم پروردگار خود را که برتر است پس جناب سید المرسلین فرمودند که این ذکر را در حالت سجده میگفته باشید از ابن عباس مرویست که جناب سید المرسلین صلعم فرمودند که در عظمت پروردگار خود تفکر نمائید ولیکن تفکر کنید در آنچه که حق تعالی آن را پیدا کرده است از فرشتگان خود پس بدرستیکه حق تعالی فرشته است که او را اسرافیل میگویند یک گوشه از گوشهای عرش بالای کتف اوست و قدم او بر پایین ترین زمین است و سر او از هفت آسمان بالاتر گذشته و بدرستیکه چون خوف خدا بر او مستولی میشود چنان باریک و نحیف میشود که مثل مرغ کوچک مینماید جناب حضرت امیر عم در بعضی خطبهای نهج البلاغه در انتهای بیان کمال قدرت حق تعالی و در اظهار عظمت و جلالت شان او تعالی جل شانه میفرماید که اوست که آسمانها را از همدیگر جدا کرد و دید پس کرد آن را از اصناف ملائکه خود که بعضی از آنها همیشه در حالت سجده اند و بعضی همیشه در رکوع اند ایستاده نمیشوند و بعضی ایستاده اند و از جای خود حرکت نمینمایند و دائما در تقدیس و تسبیح خدا اند نه ایشان را خواب میرباید نه عقول ایشان را سهو عارض میشود نه بدن ایشان را کلال و ماندگی از عبادت بهم میرسد و بعضی از آن ملائکه امین خدا و رسول اویند بطرف پیغمبران و بعضی از آنها

کاتب اعمال بندگانند و قضا و امور را جاری میسازند و بعضی ازانها محافظت
بندگان او میکنند که اگر آنها نباشند بعضی از آنها خدمه بهشت اند و بعضی از آنها
هستند که قدمهای ایشان در زمین سفلی است و گردنهای ایشان از فلک الافلاک
بالا گذشته است و دست و پاهای شان از اطراف آسمانها بیرون رفته و کفهای
شان مساوی قوائم عرش است جسمهای خود را از غایت خوف حق تعالی بلند نمیکنند
و میان آنها و میان دیگر ملایکه پردهای عزت و استتار قدرت انداخته شده اند
پروردگار خود را صورت قرار نمیدهند و بر صفات مخلوقین جاری نمیسازند و او را
مکانی قرار نمیدهند بطرف او اشاره نمیکنند این بود مجملی از حقیقت احوال ملایکه عموما
اما احوال ملک الموت خصوصا پس بدانکه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که چون حق تعالی جبرئیل را فرستاد بر زمین که بگیرد از آن قبضه خاک که میخواست
از آن آدم را خلق نماید زمین گفت پناه بخدا میبرم از آن که چیزی از من برداری
پس برگشت و گفت پروردگارا زمین پناه بتو می برد پس اسرافیل را فرستاد
او هم بدستور جبرئیل برگشت پس میکائیل را فرستاد او نیز باستغاثه زمین بازگشت
پس حق تعالی ملک الموت را فرستاد و امر نمود او را به سبیل حتم که قبضه از خاک برگیرد
چون او آمد زمین استغاثه کرد و پناه بخدا برد ملک الموت گفت که من نیز پناه
بخدا میبرم از اینکه نافرمانی او کنم و قبضه خاک از تو برندارم پس قبضه از جسد روی زمین
برگرفت در جای دیگر وارد شده پس حق تعالی باو وحی نمود که چنانچه طینت آدم را

از زمین قبض کردی و زمین نه سنخ است همچنین روح هر که بر زمین است از امروز تا
قیامت همه را تو قبض خواهی کرد و در تفسیر علی بن ابراهیم باسناد او از جناب صادق
علیه السلام منقول است که جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که
مرا در شب معراج با آسمان بردند دیدم ملکی از ملایک حق تعالی را که در دست او لوحی است
از نور و آن را این میان زانو و متوجه آنست و به هیچ طرف نگاه نمیکند پس من گفتم
که ای جبرئیل این کدام فرشته است جبرئیل گفت که این ملک الموت است و مشغول
است در قبض کردن روحها پس گفتم که ای جبرئیل مرا نزدیک کن با این فرشته تا که من
حرفی با این بگویم چون نزدیک او رفتم گفتم ای ملک موت تمام آنها که میمیرند قبض روح
آنها میکنی یا بعضی را ملک موت گفت بلکه قبض ارواح جمیع ذی حیوه بدست من است
گفتم که تو بنفس خود حاضر میشوی گفت آری و نیست دنیا و ما فیها نزد من مگر مثل درهمی
که در دست شخصی باشد و نیست خانه در دنیا مگر اینکه من هر روز در آن خانه پنج مرتبه داخل میشوم
و وقتیکه اهل خانه بر سر میتی گریه میکنند میگویم گریه مکنید که مرا نزد شما آمدنها بعد
آمدنهاست تا اینکه یکی از شما باقی نخواهد ماند در این وقت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله
فرمودند که بس است آدم را حادثه مرگ جبرئیل گفت ای کدام حیرانی اعظم و بزرگتر از مصیبت
مرگ خواهد بود و از بعضی آیات مثل قول حق تعالی و لو تری اذ الظالمون
فی غمرات الموت و الملائکة باسطوا ایدیهم
اخرجوا انفسکم و امثال آن و از بعضی احادیث ظاهر میشود که ملک الموت را

اعوان و انصار اند لیکن چونکه اینها بمنزلهٔ آلات و دم است و پای ملک الموت اند
لهذا اسناد قبض جمیع ارواح بطرف ملک الموت چنانچه در حدیث معراج واقع شده
باکی داشته باشد و چون مجملی از احوال ملائکه و ملک الموت بعرض بیان آمد پس سزاوار است
که اجمال مجملی از احوال روح و کیفیت قبض نمودن ملک الموت آن را بیان نماید باید دانست
که مراد از روح درین مقام نفس ناطقه است که مراد از انا و من باشد و او است مناط تکلیف
و ثواب و عقاب و در حقیقت آن اختلاف بسیار واقع شده حکما را زعم این است
که نفس جوهریست مجرد بحسب ذات و بحسب فعال مقارن ماده است پس مجرد ذاتی است
صفت تجرد مشترک است میان ذات باری و عقول که عبارت از ملائکه باشند و نفوس انسانی
و بعضی از علمای اسلام بلکه بعضی از علمای امامیه باین قائل شده اند مثل محقق طوسی
و مولانا محمد باقر علیه الرحمه گفته که مذهب شیخ مفید هم همین بوده لیکن بعضی نقل کرده اند
که در آخر عمر ازین مذهب برگشت و از مجمع البیان ظاهر میشود که مذهب شیخ مفید است
که روح را عرض میدانند و آن عبارت از حیات است که بسبب آن قابلیت علم و قدرت
و اختیار بهم میرساند و مقتضای جمع میان قولین اینست که در آخر عمر بعرضیت روح
قائل شده باشند و الله یعلم بالصواب و چونکه نقل جمیع اقوال مختلفه و بیان دلیلهای
هر یک و تضعیف آن موجب انتشار خاطر مستمعین است لهذا آنچه که عقل قاصر
فقیر درین آوان بان اذعان نموده بعرض میرساند و آن اینست که شکی نیست
در اینکه نفس ناطقه عین این جسم و بدن من و شما نیست چه بعد مردن انسان

هیکل مخصوص با قیست و نفس ناطقه مفارقت ننموده و آیات و احادیث کثیره
دلالت میکنند بر بقای روح بعد خرابی و پوسیدن بدن و همچنین از قسم اعراض
مثل اینکه عبارت از مزاج و قوای جسمانی باشند نیست چه انتقال عرض از محلی بمحلی دیگر
محال است و بنا بر نصوص کثیره ارواح انتقال میکنند ازین جسم بجاهای دیگر مثل
دار السلام و بهشت و جسم مثالی و امثال آن و همچنین خلاف احادیث کثیره است
تجرد نفس چه مجرد مکانی نمی باشد و روح گاهی در دست ملک است و گاهی در قبر
و ارواح مؤمنین بنا بر بعضی احادیث در دار السلام است و ارواح کفار در برهوت
چنانچه ان شاء الله تعالی پاره ازین احادیث در محلی مناسب ذکر کرده خواهد شد
و تاویل نمودن ظواهر آیات و احادیث را بدون ضرورت شرعی وجهی ندارد
و اما اینکه نفس در بدن حلول میکند یا محض تصرفی در بدن دارد و مثل تصرف
پادشاه در ممالک خود یا علاقه بنحو دیگر دارد پس جزم بکلی ازین مشکل است چه
بسیاری از احادیث مشعرند بر اینکه روح اندرون بدن میباشد و بعضی اشعار
دارند بر اینکه داخل بدن نیست بلکه از بابت سرپوش است بر بدن و محیط است
بآن و هرگاه که این دانسته شد پس امروز اکتفا مینماید بنقل چند احادیث که در کیفیت
قبض ارواح و آنچه مناسب اینست وارد شده که در کتاب عین الیقین مرویست که
از جناب ابراهیم ملکی ملاقات نمود پس ابراهیم از و پرسید که تو کیستی گفت ملک
موت ام حضرت ابراهیم گفت که آیا میتوانی که بآن صورت خود را بمن بنمایی که در حالت

قبض روح مومن بان منظور میشود ملک گفت ای ابرهیم اندکی روی خود را از طرف من بگردان پس چون
نگاه کرد دید که جوانیست در کمال خوبی صورت و حسن منظر و خود را معطر گردانید پس ابراهیم علیه السلام
در آنوقت گفت که ای ملک موت اگر مومن را غیر از حسن صورت تو بشارتی دیگر نمیبود
کافیست پس گفت که ای ملک میتوانی که مرا آن صورت نمایی که با آن صورت قبض روح کافر
میکنی ملک موت گفت که تو طاقت دیدن آن نداری حضرت ابراهیم گفت البته بمن بنما
پس فرشته گفت که اندکی روی خود را بطرف دیگر متوجه کن پس چون او را گردانیده متوجه او
گردید دید که مردی سیاه فام است که موی او برتن ایستاده و بسیار بوی بدی دارد و لباس
سیاه پوشیده و از دهن او و از بینی شعله آتش و دخان بیرون می آید چون حضرت ابراهیم
اینحالت را مشاهده نمود بیهوش گردید چون بهوش آمد گفت که ملک موت اگر کافر
بغیر از قبض نمودن تو باین صورت عذابی نباشد کافیست از جناب سید المرسلین ص
منقولست که فرمودند که یک سکره از سکرات موت یعنی شدتی از شداید جان کندن
شدیدتر است از سیصد ضرب شمشیر و از جناب امیر المومنین ع منقول است که فرمودند
در حالت نزع شدتهاست که از ادراک عقول دنیا بیرونست و هم از آنجناب منقول است
که فرمودند حرام است بر هر نفسی که از دنیا خارج شود بدون آنکه بداند که او از اهل جنت است
و یا از اهل نار است صاحب کتاب عین النفس نا قلا از کتاب حسین بن سعید گفته که بعضی از صحابه
روایت که عرض نمودم بخدمت صادق علیه السلام که آیا راستست اینکه هر گاه که بنده ملاقات
حق تعالی را دوست میدارد حق تعالی ملاقات او را دوست میدارد و اگر مکروه میدارد

حق تعالی ملاقات او را مکروه میدارد و حضرت فرمودند آری پس عرض نمودم که پس حال ما
چگونه خواهد بود بدرستیکه ما موت را دشمن میداریم در انوقت جناب صادق علیه السلام
فرمودند که مطلب را نفهمیدی مراد ازین وقت معاینه احوال آخرتست پس وقتیکه مومن
می بیند که حق تعالی برای انچه را که دوست میدارد و خواهش میکند مهیا نموده در آن وقت
لقای پروردگار را دوست میدارد و هرگاه دشمن خدا می بیند انواع عذاب را که برای
او مهیا شده پس در انوقت او دشمن میدارد لقای پروردگار را و خدا دشمن میدارد
لقای او را از جناب حضرت امیرالمومنین علیه السلام منقولست که حارث همدانی
را محافظت ساخته فرمودند که ای حارث همدانی بدرستیکه کسی نمیرد مرا وقت مرگ
می بیند خواه مومن باشد و خواه منافق و او مرا می شناسد و من هم او را باسم و لقب
او را می شناسم و بدرستیکه تو مرا نزدیک صراط خواهی دید پس نترس که ترا بر سر
آن لغزشی و ذلتی نخواهد بود و ترا من در حین حالت تشنگی آب سرد در انجا خواهم خورانید
و ترا گمان خواهد شد که آن آب بشیرینی عسل است و وقتیکه ترا بر جهنم عرض خواهند کرد
خواهم گفت که ای آتش بگذار اینمرد را و نزدیک این میا که ریسمان او بر ریسمان وصی
رسول متصل است و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری ع مسطور است که بدرستیکه
مومنی که دوست داشته باشد محمد و اهلبیت او را و همچنین جازم باشد بامامت
حیات امیرالمومنین علیه السلام و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
بلا واسطه هرگاه وقت مرگ او برسد می بیند بالای سر خود یک جانب پیغمبر خدا را درجات

و دیگر حضرت امیر المؤمنین ع را و نزدیک پای خود جناب امام حسن ع را و جانب دیگر حضرت
امام حسین علیه السلام را همچنین می بیند و در دور خود بهترین خواص ایشان را که باقی جناب
ائمه معصومین علیهم السلام باشند پس نظر میکند بسوی ایشان آن مؤمن و خطاب میکند
بسوی ایشان بحیثیکه میشنوانند حق تعالی آواز آن مؤمن را از گوشهای حاضران
چنانکه میپوشانند در روایت ما هیبت را از چشمهای ایشان تا که سبب این دیدن و کلام
کردن ثواب او زیاده شود پس میگوید مؤمن که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله
صلی الله علیه و آله و پدر و مادرم فدای تو شود یا وصی رسول الله و پدر و مادرم فدای
شما شود و ای فرزندان پیغمبر خدا و ای بهترین جوانان اهل بهشت و مرحبا بشما ای بهترین
اصحاب محمد و علی و حسن و دو پسران او علیهما السلام چه بزرگ بود شوق من بسوی
شما و چه بسیار است سرور من اینوقت بسبب ملاقات شما یا رسول الله صلعم اینک
حاضر شده ملک الموت و شک نمیکنم در جلالت شان خود که بسبب قدوم شما در سینه
این ملک است پس جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله میفرمایند که چنین است
که تو گفتی پس متوجه میشوند جناب رسالتمآب بسوی ملک الموت و میفرمایند که
ای ملک موت عمل بوصیت خدا کن درباره احسان کردن بسوی دوست ما و خادم ما و محب ما
پس عرض میکند ملک الموت که یا رسول الله بفرما اندکی نظر کند بسوی چیزیکه بتحقیق مهیا شده
است برای او در جنت پس میفرمایند جناب آنحضرت بآن مؤمن که نظر کن پس نظر
میکند او بسوی علو و می بیند تو بهارا که عقول ادراک آن نمی کند و در عدد و حساب

نمی آید پس عرض میکند ملک موت که چه قسم احسان بکنم بشخصی که این است ثواب
او و سبب نور اولاد او علیهم السلام زوار او باشند یا رسول الله صلی الله علیه
وآله بدرستیکه اگر نمیکرد اینه حق تعالی موت را عقبه که بدون طی کردن آن
بجهنم نمیرسد مرآینه قبض روح این نمیکردم لیکن مر این دوست ترا و خادم ترا تبری و
نشست و پیروی سائر اولیاء الله و پیغمبران او که چشیدند موت را بحکم خدا پس پیغمبر ما
جناب پیغمبر که ای ملک الموت این برادر ماست بدرستیکه سپردیم این را بتو پس در باره او
نیکوی کن پس آنحضرت و باقی و صحابه او علیه و علیهم السلام میروند بسوی جنت و بتحقیق که
گشاده میشود حجاب از چشم مومن پس می بیند ایشان علیهم السلام را در جنت بعد از آنکه
ایشان را از دور فراش خود دیده بود و از انوار جمال ایشان مقتبس گردیده بود پس میگوید
مومن بملک الموت که ای ملک الموت شتاب کن و تاخیر منما پس نیست مرا صبر بمفارقت
محمد و عترت او علیه و علیهم السلام و ملحق گردان مرا بایشان پس باین گفتن قبض میکند ملک الموت
روح او را باسانی تمام بحیثیکه مو را از آرد بر می آرند و شما اگر چه می بینید او را بشدت لیکن در
نفس الامر برای او شدت نیست بلکه در آسانی و لذت است پس هرگاه داخل میشود این مومن
در قبر خود می بیند جماعت ما اهل بیت را آنجا پس هرگاه می آیند منکر و نکیر میگوید یکی از آنها بدیگری
که اینست محمد و علی و حسن و حسین و بهترین صحابه ایشان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که آمده اند
بموت صاحب ما پس سلام کن بایشان پس می آیند منکر و نکیر و سلام میکنند بر پیغمبر بعد از آن سلام
میکنند بر وصی او علیه السلام پس سلام میکنند بر حسن و حسین علیهما السلام بعد از آن سلام